

کتابخانه دستنویسهای پهلوی

و پژوهشهای ایرانی

۱

دستنویس ت ۵۸۰

نیرنگستان

زیر نویس فارسی

به کوشش

دکتر ماهیار نوآبی دکتر کجیرو جابا ساسا

و با همکاری فتنه

دکتر محسن طاهری



از انتشارات

مؤسسه آسیائی « دانشگاه پهلوی شیراز »

IR
PIR 2065
N41
1240 y



۱۶۹۳۸۶

از این کتاب یک هزار نسخه ، یکصد نسخه روی کاغذ شفاف رنگی و نهصد نسخه روی کاغذ سفید
در چاپخانه دانشگاه پهلوی به چاپ رسید ، ۲۵۳۵ شاهنشاهی

سرآغاز

اشارات دانشمندان فیلسوفانی چون ابوریحان بیرونی و محمد زکریا رازی و شیخ الاسلام
سهروردی جلیلی و خسروانی و فلسفه ایرانی، تذکره پلینیوس و سرمد در باب استفاده هرمریوس یونانی
از کتابهای زرتشتی، مطالبی که در کتابهای قاهره و استانبول و چون مروج الذهب، مجمل التواریخ و بعضی
نامه های سنجیدگی بنی اسرائیل و احادیث اسلام آمده است، و جوهری و مکرّم و علم در نصیبین و زکریا
و قتیبه و جند شاپور، ترجمه های بازمانده عربی از زبان پهلوی، پیدایش دانشمندان فیلسوفان
و اندیشمندان بلند پایه ایران در دوران طلایی اسلام، یعنی دور از خلافت عباسیان، از این
سرزمین، که شمار آنها از دانشمندان هر یک از کشورهای اسلام دیگر و بلکه از همه آنها و هم بیشتر است.

وجود سنگ نبشته هاراپا در پاکستان و پارس میانه و پارسی، نامه مینور اوستا، آثار بارزانه
مانویات، بزبان هاراپاسیک و پهلوانیک و سغدی و ترکی و چینی و قبطی و کتابها و پهلوانیک (= پارسیک)
چند که تاکنون بجای مانده اند، همه دلالت بر وجود فرهنگ تمدنی بزرگ و درخشان، از دیرباز،
در زمین ایران بزرگ میکنند که بر پایه فلسفه ایرانی استوار میباشد.

علت هر چه باشد، سیاسی یا اقتصادی و یا اجتماعی یا تغییر خط و یا همه آنها با هم، تقدیر است
که بسیار از آثار مدون دوران باستانی و آغاز دوران اسلام ایران از میان رفته است، و عده ای
که از دستبرد زمانه رهایی یافته اند در موزه ها و کتابخانه ها متحرم اروپا و بیشتر در هندوستان و در کتابخانه
پارسیان نگهداری میشود. اینها میتوانند روشنگر و ابزاری شناخته تاریخ و فرهنگ کهن ما
باشند. و از این رو نگهداری و چاپ و انتشار آنها و تشویق دانشمندان به مقابله و تصحیح و ترجمه این گنجینه ها
که ما را به شناخت بیشتر زبان فارسی و عناصر آن در بیان مفاهیم یار میکنند، بر ما واجب است.
و باز از این رو بگویم که نگارنده و دانشمند و ترجمه من استاد و دکتر مایه نوالی رئیس مؤسسه آسیاتیک

دانشگاه پهلوی پنهان کرده که بر بزرگداشت پنجاه سال شانه‌های نجسته و دودمان پهلوی شادی
روان بنیان گذار آن پنجاه نسخه خط پهلوی را از سر مؤسسه آسیائی دانشگاه پهلوی چاپ منتشر کنیم. این پیشنهاد
از دل و جان پذیرفتیم.

این پنجاه جلد کتاب پهلوی و کتاب بارگاه رضا هدیه مانی است که در این کتب‌ساز علی برادر ارشد
پنجاه شانه‌های پهلوی را فروتنی به پیشگاه شانه‌های آریه ریاست عالی دانشگاه پهلوی و علیا حضرت شهبانو فرح
ریاست عالی مؤسسه آسیائی دانشگاه پهلوی تقدیم میشود.

فرهنگ مهر-
رئیس دانشگاه پهلوی

دیبچه

مؤسسه آسیائی وابسته به دانشگاه پهلور اتقار دارد که بزرگداشت
نخایمین شاهنشاهی و دو دانه پهلور را، مجموعه اسرار، در نجاه جلد، از دستنویسها
پهلور و دوستی و پژوهشها را بر این چاپ کنند و به دست انداز فرنگ و
ادب ایران تقدیم داند.

در تابستان سال ۱۳۰۵ هجری خورشیدی، در کوه سحر از خدای
برجسته رضا شاه بزرگ بدین سزین و روز تا جگر از سر (چهارم) از دیشماه
۱۳۰۵ هجری خورشیدی، دریافت، در آن هنگام اندیشه چاپ مجموعه اسرار از متن
پهلور یا به نخبه نخبین شاهنشاهی پهلور را از خاطر گذشت و سپردن اندیشه را
بازیر دانشمند دانشگاه پهلور جناب آقا دکتر فرنگ مهر، که از شیفگان
فرنگ ایراند و از یارانشانم این فرنگ که هیچگاه دریغ نکرده و
نمکنند، در میان گذشتیم تا اگر در این اندیشه با هم همدارستان باشند مراتب

به شرف عرض شهبانو فرزندک پرور ایران، ریاست عالیہ مؤسسہ آسیا برسانند
 مگر اجازه فرمایند تا مؤسسہ آسیائی بدین کار شایسته دست یازد.
 جناب آقا دکتر فرہنگی با پیشانی گشاده و آغوش باز از این اندیشہ استقبال
 کردند و ملامت را به شرف عرض شهبانو بر ایران رساندند و دیر نگذشت کہ فرمان
 علیا حضرت شهبانو بدین کار نیک شرف صدور یافت و بہ مؤسسہ آسیا ابلاغ شد.
 شورای استادان مؤسسہ آسیا، بالہام از نام خاندانی، کہ جشن بزرگداشت
 شہسوار آجندہ، مردم ایران امسال برگزار میکنند، چاپ کردن کتاب یا
 دستنویسہا پہلو را در درجہ اول اہمیت قلمداد کرد. کشور کہ در ہمیش از ہر کشور دیگر نتوان
 بہ دستنویسہا پہلو را دوستائی دست یافت کشور ہندوستان ہر چند بدبختانہ
 ہوا گرم و نمناک آنجا با کتاب سازگانیت و کاغذ سازوکنندہ و تباہ مینار و مریوسا،
 در ہر شرکہ جمشید کاووس جی کا تراک بہ نام "گنجینہ ہا شرقی" (ORIENTAL

شہابی
 کرد آورده و بہ سال چہزار و نہصد و پیر و یک میلاد (دہر او پانصد)
 TREASURES)

به چاپ رسانده است، از پیش از کثیر از دستنویس ایران و هند نام برده که اکنون بر خر
از آنها از میان رفته است، و این، نه تنها بواسطه آب و هوای هند و ستان بلکه به توجیه
و نادانی هم در نابجای آنها بهره بسیار داشتند. گرد آورنده فهرست یاد شده به نگارنده
این طور می گفت: «سر پیش از چاپ آن فهرست کدام بخانه اسرافات که خداوند آن صاحب
چندین دستنویس هلو و اوستان بخواهد و پرونده و نام آنها را در فهرست آورده و هم
خداوند خانه بجهان دیگر شتافته و چون از کدبانو سران دستنویسها را گرفتم، و آنها را از راه
ویندار و برادرانکه مبادا برگ پاره ها را از آنها زیر پا بقیه و برابر و گناه بزرگ بشمار آید به آب دریا سپرد
با این همه، هم اکنون، چندین صد دستنویس هلو و اوستان در هند و ستان هست
که تقریباً همه از دستنویسها گرفته تر و نویسی شده اند. بیشتر آنها روزگار از آن کتابخانه ها
شخص به هم ورقه رفته به کتابخانه ها و عموم و مؤسسات راه یافته اند تا بیشتر و بهتر از آنها نگاهداشته شود
و کمتر در معرض نابودی قرار گیرند. از این کتابخانه ها میتوان کتابخانه مؤسسه شرقی کاما و کتابخانه
«نخست دستور، مهرجی رانا» را نام برد که صاحب مجموعه هاگر اینهایی از دستنویسها هلو و اوستان اند

پاره‌های دستنویس‌های نیز توسط شرق شناسان به کتابخانه مایتم اروپا رسیده‌اند
که مهم‌ترین آنها مجموعه دستنویس‌های «استاوپلوس» دوازده جلدی کپنهاگ است که توسط

شرق‌شناس سر بنام «وسترگارد» به اروپا برده شد و جاشین اوکرستین سن - CHRISTEN

SEN آنها را چاپ کرد و بر آنها دیباچه نوشت. این کتابها اکنون بسیار کمیاب

و چند مجلد آن نایاب است.

برادرانجام دادیم فرمان، از دوست دانشمند دستور کهنه و جاماسب آسا، دستور
بزرگ شهر مسکو و سر کتابخانه «مؤسسه شرقی کاما» یارخواستیم تا از هیأت امنای کتابخانه‌های
«مؤسسه شرقی کاما» و نخست دستور مهر برآورد. اجازه عکسبرداری از دستنویس‌های پهلوی را بگیرد
و اگر نخواهد دستور دستنویس‌های از زنده‌دارند بر آنها بیفزاید، کارگرنش دستنویس‌ها برادر
عکسبرداری نیز عیب و در گذار شد تا آنچه لازم می‌شود و می‌سوزد اند برگزیند. این کار به دشوار انجام
گرفت چه دستنویس‌ها از طرف هیأت امنای کتابخانه‌ها و خاندان انگلساریا (که چند
دستنویس از این مجموعه متعلق به آنهاست) تنها به اوستاده‌های، ووی، امانت‌دار را

رنج سفر بر خود بمولر ساخت باد و جامه دانه پر از کتاب به لیرا رخ آمد، سه ماه تمام از بام تا شام،
 در چاپخانه مارداشکا پهلوی شیراز و دانشگاه تهران گذرانند و در همه جا با دستنویسها همراه بود.
 من و همستان از مؤسسه آسیائی نیز همه جا با و همگام بودیم تا کار عکسبرداری سر و چند دستنویس
 بپایان رسید، دستور کنخیر و محبوب بود به شیراز که ما نیز از تطبیق عکسها با دستنویسها و رفع کمبود آنها
 در پی و سر به هند و تنام فتم تا این مهم انجام شد. نامه من نیز به پروفیسور اسموس استاد دانشگاه کپنهاک
 نوشتم مگر اجازه تجدید چاپ دستنویسها را کتابخانه کپنهاک را از ناشر نخستین آنها - MUNKS

بگیرد، اجازه گرفته شد و نامه ما به چاپ رسید. GAARD

مؤسسه آسیائی سپاس درود فروزان خود را به پیشگاه شهبانو فرزند پسر که
 با فرمان خود این افتخار انصاف ساخت، تقدیم مردارود.
 از جناب آقا دکتر فرهنگ مهر سر دانشگاه پهلوی که در راه شیریت کار از هیچ یار
 معذور و مادر درین نگر و سپاسگزار است.
 از دستور کنخیر و جاماسب آسا که بایار و در چاپ این مجموعه نجاه جلد بر میسر شود

سپاسگزار است .

از پر و فنور آسموسن که اجاره چاپ مجموعه اوستاد و چلو کینه‌هاک به پایمردی
او انجام یافت سپاسگزار است .

از دکتر بهرام فره‌وشی مدیر عامل داره انتشارات دانشگاه تهران که چاپ کردند
بسیار و چند جلد از این مجموعه را در چاپخانه دانشگاه تهران پذیرفت و چاپ آنها با مشاوری
فروغ میرشد سپاسگزار است .

از دکتر محمود طاهری که تطبیق و ویراستن و آراستن هر صفحه از تمام این مجموعه بدست
و مر و با مشورت و برانجام شد سپاسگزار است .

ماهیاری نوابی
استاد و رئیس مؤسسه آسیائی

پیشگفتار

دستنویس T58 متعلق به کتابخانه نخست دستور مهرجی رانا در نوساری است. اندازه آن $38/7 \times 24/6$ سانتیمتر و دارای ۲۹۲ صفحه است و بر هر صفحه ۱۳ سطر نوشته شده است. کاغذ آن اروپایی است و نشان : Charles Thomas London 1868 & در متن آن دیده می شود. این دستنویس که متن کامل نیرنگستان است به دکتر سر جیوانجی ج. مدی (Dr. Sir Jivanji J. Modi) اهداء شده است. ترجمه واژه به واژه فارسی آن نیز در زیر هر سطر داده شده است. پایان نویسی به فارسی در صفحه ۲۹۲ دارد که می رساند که این دستنویس در روز ارد (ارشیشونگ) ماه اسپندارم به سال ۱۲۴۰ یزدگردی به دست دستور رستم جی دستور کیقباد مهرجی رانا نوشته شده است. در باره متن به کتابهای زیر رجوع شود :
M. Boyce از (Iranistik) Handbuch der Orientalistik IV, ii 1 (Leiden/Köln 1968 صفحه ۳۴ یادداشت ۴ و صفحه ۳۹. - نیرنگستان چاپ عکسی به کوشش داراب. پ، سنجانا و مقدمه همو چاپ بمبئی ۱۸۹۴. شرح این دستنویس در فهرست دستنویسهای کتابخانه مهرجی رانا، نوساری فراهم آورده ب. ن. دابار چاپ بمبئی (۱) سال ۱۹۲۳ شماره ۱۲۹ آمده است.

ماهیار نوایی

1- B.N. Dhabhar : Descriptive catalogue of all mss ...
Meherji Rana library - Navsari Bombay 1923, 129.

بسم الله الرحمن الرحيم

اول نیک به پاک کردن و زور بر گرفتن
اسم نیکو پاک بر آتش بر آید اندر آنگدن و وار به
گفتن و از دور نزد گرفتن است و مور به پاک به
و اسم نیکو پاک بر آتش بر آید اندر آنگدن و وار به
پاک به پاک بر آتش بر آید اندر آنگدن و وار به
نیکو پاک بر آتش بر آید اندر آنگدن و وار به
چون به جوش است و بار بر شمردن و از
نیکو پاک بر آتش بر آید اندر آنگدن و وار به
آتش بر گرفتن و برسم چون از دیک بر آوردن
ا نیکو پاک بر آتش بر آید اندر آنگدن و وار به
و دیک ام چون پیش بود چون نویسنده لا ثیا
ا نیکو پاک بر آتش بر آید اندر آنگدن و وار به
بنده ده جامه پیش نیکو پاک بر آتش بر آید اندر آنگدن و وار به
پیش شریار نیکو پاک بر آتش بر آید اندر آنگدن و وار به

سهم اولی سده که مضمون آن و اما • است که در مضمون سده سده است.
که او استادان کردن به دیگر آن هر

کد • سده اولی سده که مضمون آن و اما • است که در مضمون سده سده است.
به دیگر این روید به روید

جاء سده سده است که مضمون آن و اما • است که در مضمون سده سده است.
آن چون کیهان ایند

سهم دوم اولی سده که مضمون آن و اما • است که در مضمون سده سده است.
که به این روید چون کیهان روید تمام

۵ سده سده سده که مضمون آن و اما • است که در مضمون سده سده است.
از نفع نفع که جاب سده سده که مضمون آن و اما • است که در مضمون سده سده است.

سده سده سده که مضمون آن و اما • است که در مضمون سده سده است.
کیهان

سده سده سده که مضمون آن و اما • است که در مضمون سده سده است.
جاء سده سده که مضمون آن و اما • است که در مضمون سده سده است.

سده سده سده که مضمون آن و اما • است که در مضمون سده سده است.
سده سده که مضمون آن و اما • است که در مضمون سده سده است.

سده سده سده که مضمون آن و اما • است که در مضمون سده سده است.
سده سده که مضمون آن و اما • است که در مضمون سده سده است.

۱۰ سده سده سده که مضمون آن و اما • است که در مضمون سده سده است.
سده سده که مضمون آن و اما • است که در مضمون سده سده است.

سده سده سده که مضمون آن و اما • است که در مضمون سده سده است.
سده سده که مضمون آن و اما • است که در مضمون سده سده است.

سده سده سده که مضمون آن و اما • است که در مضمون سده سده است.
سده سده که مضمون آن و اما • است که در مضمون سده سده است.

سده سده سده که مضمون آن و اما • است که در مضمون سده سده است.
سده سده که مضمون آن و اما • است که در مضمون سده سده است.

سکندر و اسکندر . سحر و سحر . سحر و سحر .
 اوستا چرن رید
 سحر و سحر . سحر و سحر .
 ک راه خانه زاده
 سحر و سحر .
 سحر و سحر .

سحر و سحر . سحر و سحر . سحر و سحر .
 سحر و سحر . سحر و سحر .
 سحر و سحر . سحر و سحر .
 سحر و سحر . سحر و سحر .

سحر و سحر . سحر و سحر . سحر و سحر .
 سحر و سحر . سحر و سحر .

سحر و سحر . سحر و سحر . سحر و سحر .
 سحر و سحر . سحر و سحر .
 سحر و سحر . سحر و سحر .
 سحر و سحر . سحر و سحر .

سحر و سحر . سحر و سحر . سحر و سحر .
 سحر و سحر . سحر و سحر .
 سحر و سحر . سحر و سحر .
 سحر و سحر . سحر و سحر .

سحر و سحر . سحر و سحر . سحر و سحر .
 سحر و سحر . سحر و سحر .
 سحر و سحر . سحر و سحر .
 سحر و سحر . سحر و سحر .

تمام او هر دو سه و چهارم بود ثبوت که در این مقام بود
 داری بیش از کشیده ارزش پیدایش بر دارید ارزش
 هم بسجده که در حکم اقامت هم نه یا بسجده هم سه و سومو سو
 اندر فرستد نه کاید که به فرستد که ظاهر
 جار هم انچه شد هم بود هم که در این مقام شد
 که همان دور که او دست بر دارید رانند دور

۱۵۱۱ خمرسو خمرسو خمرسو • خمرسو خمرسو خمرسو
: بهار جای یوید از کی چ دوز

۱۳۳۶ نومبر ۲۴ جم ۱۱۵۶ فرسند شیر ۱۳۳۶ نومبر ۲۴ جم ۱۱۵۶ فرسند شیر

میں نے اس کو دیکھا اور
میں نے اس کو دیکھا اور

سہ ماہی جاں نواں ہندوستان
 ک اور پے این دوز

والد کو سہم دے دو حکم ۱۱۱۱ لے دے ۱۱۱۱۱۱ سید سواہ لے دے
 ہر آن کہ اور کاد نہ ہوید اش ہرگز نہ

۱۳۱۱ احم
بویہ

۱۳۱۲ احم
کاد

۱۳۱۳ احم
پے

۱۳۱۴ احم
نورک

۱۳۱۵ احم
این

۱۳۱۶ احم
ترسیدن

۱۳۱۷ احم
ایرون

۱۳۱۸ احم
بوید

چون او ایرون بوید چون از اول که او ظاهر

والدہ فقیر احمد بیگم انیسویں مئی ۱۹۴۷ء سے ۲۵ جون ۱۹۴۷ء تک

سلام چه او
الک - ایستاده
نوروز آتش
سوسوسه و

فصلنامه شمس
کاید دور
مسما احمد
که نور
موسسین و مدیران
عقلمند
و حکماء

19-10-94

سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ
 ایرون بویید چون مرید جوان که از آن
 سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ
 که مرد از آن به باید

سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ
 دستور گفت بهت زیادتی به کشیدن دستور
 سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ
 گفت بهت جد تر به کشید تر نزدیکان آن
 سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ
 به پس دادگار

سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ
 تر نزدیک پس او به

سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ
 کنه کار بین او آتش به این کند اوک دستور این سخن این
 سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ
 او که زخم ظاهر بیدارید سردایر ظاهر
 سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ
 به که یا دارید تا او به سر

سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ
 که زخم ظاهر بیدارید سردایر
 سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ
 ظاهر شکند آتش او گزاشتن کنه کاری
 سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ
 زیاده خات که آن به زبان و دامن به عقل خویش به
 سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ
 مرید آتش او کنه پس روشن گفت بهت که

سَمْعُ هَمَامٍ
 بیدارید

سومین و دومین و اولی که در این کتاب
 بیدار و سردار که نیز او زخم نه ظاهر و نه

سومین و دومین و اولی که در این کتاب
 زرش و کزاشتن که او کنه کاریر زیاده نیت

سه که در این کتاب که در این کتاب
 که آن به زبان زمان باز نه کشید پس از زمان

سه که در این کتاب که در این کتاب
 که به زبان بی کنایه این به و آیدون حریه

۵ به که در این کتاب که در این کتاب
 از آن بیکانه اسم ده دست گفت چون نه ظاهر

الکس که در این کتاب که در این کتاب
 شکند و از جد تر بود بینه او

که در این کتاب که در این کتاب
 که در این کتاب که در این کتاب

که در این کتاب که در این کتاب
 که در این کتاب که در این کتاب

که در این کتاب که در این کتاب
 که در این کتاب که در این کتاب

۱۰ که در این کتاب که در این کتاب
 که در این کتاب که در این کتاب

که در این کتاب که در این کتاب
 که در این کتاب که در این کتاب

که در این کتاب که در این کتاب
 که در این کتاب که در این کتاب

که در این کتاب که در این کتاب
 که در این کتاب که در این کتاب

کد ادا ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم
آن او ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم

۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم
خوابید ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم

۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم
چون ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم

۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم
ظاهر ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم

۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم
پادشاه ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم

۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم
طرف این ده دادستان ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم

۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم
باز ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم

۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم
تفاوت ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم

۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم
آن او ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم

۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم
تفاوت ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم

۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم
اوشان ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم

۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم
باز ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم

۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم
باز ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم ۱۱۱۱ سم

مرسدنم احم را کد مرسو مرسو (مردنم مرسو) اند
دارید بید از آن جایر ظاهر

له سادسکای سادسکای بهیبت احمیبت احم کد کد اند
زنی زنی او نیت آن که او

احمیبت مرسو احم مرسو سادسکای سادسکای واند
زن بید گفتن هت دستور دستور

اچم مرسو مرسو مرسو مرسو واند ش اند
گفت هت نیک پرورش کر هر دو به این

اسک سادسکای سادسکای او مرسو احم احم مرسو کد کد
بار این یعنی او تر اود خواستن یاد نه اسم نه

کرم سادسکای سادسکای احم احم سادسکای سادسکای
رزش هت کر ایرون کوید کر نه آواد خواستن

ممر مرسو مرسو سادسکای سادسکای واند سادسکای سادسکای
بچه جدین کر به ده دینان آید کر

سکسکو سادسکای سادسکای سادسکای سادسکای واند احم
کس این به آوید اش سردایر به او کر

احم احم احم احم سادسکای سادسکای واند سادسکای سادسکای کد
خواستن به اش سردایر به او کس کر اندر آن

کامند کد ا سادسکای سادسکای واند سادسکای سادسکای واند
کد م د ده زرش کار یابید خرد به

اچمیبت س سادسکای سادسکای سادسکای سادسکای واند سادسکای
خرد این پرورش نه شاید کر دید متاع شاید

سادمند سادسکای سادسکای احم احم واند سادسکای سادسکای
کر او دید یا روشن به هم با وجد با هم بای

وینک سادسکای سادسکای سادسکای سادسکای واند سادسکای سادسکای
بانک بید یعنی کر روشن به میرد ایشان متاع

کو ۱۶ کو دسو دهم ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱
آن از آن جابر آید چتر کار نیت که است که
سرمه دهم ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱
خریش بر است که به بالک آن از آن جایی آید
۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱
تا همه بخش و همه او میان آید همه و بخشین
۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱
او همه آید که او کس دور به گذاشتن
۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱
به آن این تر که آید مرد گذاشت یا زن
۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱
نه کردن از آن جایی آن کس آید که او شام
۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱
به خیشی یا بالک بر مانید تا همه به ام
۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱
گذاشتن زن جد دین که به او ده دینی آن تو آید
۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱
که اندر سال به میرید مرکز آن او بود است بر
۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱
نه شاید کردن یا کیم نیخ که میرد از
۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱
داشتن او شان آید تا قرآن مرکز آن این مردم
۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱
این شام همه در زمین غارت کردن شاید از جد دین
۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱
مردم نه در زمین خراج غارت کردن نه
۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱
شاید

سند سراج ا سراج سراج بهید سوسوسن - اسراسا ها
 این هست و این هسته ارزش یایی کنش
 سراج سند سراج سراج لک وام سراج بهید سوسوسن
 هست این که او چیز تیر نه کرد هسته ارزش یایی
 سوسو لک اسراسا سند سوسوسن سراسا سراسا
 دو کوزه نه کنش این یایی اندازه

سند سراج سراسا سراسا سراسا سراسا سراسا
 این نیست چون برید که او به "جد" دارش "جد"
 سراسا سراسا سراسا سراسا سراسا سراسا
 ایست نه تب

سراسا سراسا سراسا سراسا سراسا سراسا
 او جد برید نیست چون برید که به جد
 سراسا سراسا سراسا سراسا سراسا سراسا
 دارش ازاد مرد گفت هست هر چیز این

سراسا سراسا سراسا سراسا سراسا سراسا
 فرار نه شاید او اش به جد دارش ایرون
 سراسا سراسا سراسا سراسا سراسا سراسا
 همداستان تر برید هست نیست که او سه بار یا

سراسا سراسا سراسا سراسا سراسا سراسا
 فرار کوید باری چوالم ! دایند گفت و اش
 سراسا سراسا سراسا سراسا سراسا سراسا
 او دارش که ایرون اینچان به رواد

سراسا سراسا سراسا سراسا سراسا سراسا
 برتر نیک کلام ایرون استاد
 سراسا سراسا سراسا سراسا سراسا سراسا
 واد او اوی برتر نیک کلام تر

سید دین محمد د. (سید محمد علی) دین محمد. (سید محمد علی)

اولی سید محمد علی سید محمد علی سید محمد علی
او اندر دایند کرم ظاهر هست که ایرون کوید
سید محمد علی و سید محمد علی و سید محمد علی
هست اندر کدام تر خرابید هست به او یید
ما که اکبر که که و سید محمد علی سید محمد علی
تر دوم چه او کابیر اندر
سید محمد علی (سید محمد علی) سید محمد علی (سید محمد علی)

کد سید علی احمد علی کد سید محمد علی سید محمد علی
آن هند چند اویر اندر آن یزشتان خواندن برید
سید محمد علی و سید محمد علی و سید محمد علی
هست نیست نرم کرم نیست چون آن فرزند شمر دار راز
سید محمد علی سید محمد علی سید محمد علی
ایرون نیر آن فرزند شمر دار کینه کار

سید محمد علی سید محمد علی سید محمد علی
چون فرزند شمر دار برید هست ایرون کینه کار
سید محمد علی سید محمد علی سید محمد علی
ایرون نیر آن کینه کار

سید محمد علی کد سید محمد علی سید محمد علی
ایرون نیر آن کینه کار او تاد که آن بچه نه
سید محمد علی و سید محمد علی و سید محمد علی
پذیرفت فرزند کوید که او ایون خجک کرد

سید محمد علی سید محمد علی سید محمد علی
کوید فرزند کوشن نیست ظاهر هست به سخن ظاهر

سحره مامان سره له واما او سحره مامان سره له
 نه کردن کنه کار او بوید هست که او
 دوشه ره او سحره مامان سره له واما او سحره مامان سره له
 یت په کنه کاریر نه کرد بینه که یت هر بار
 سره . سحره مامان سره له سحره مامان سره له
 این چون ایرون اینم
 مامان سره له مامان سره له مامان سره له
 کوید را نه توان گفت نه
 یی کشته رفتن
 مامان سره له واما سره مامان سره له . سحره مامان سره له
 که هم دو یک توان گفتن چون ایرون
 سحره مامان سره له . مامان سره له سحره مامان سره له
 اینم کوید
 مامان سره له سحره مامان سره له مامان سره له
 کوید که او این توان بوید گفتن نه
 مامان سره له سحره مامان سره له مامان سره له
 کوید ایرون کنه کار بوید چون که او هم توان
 مامان سره له مامان سره له مامان سره له
 بود گفتن ارزش یک یت نه گفتن این دستور گفت هست
 ۱۰۲ کد مامان سره له مامان سره له واما سره له مامان سره له
 این ان بوید که یت اکنون توان کرد نه کرد
 سحره مامان سره له واما سره له واما کد سره له مامان سره له
 که او نه توان کرد آن بند جد تر بوید
 اثنه مامان سره له واما سره له مامان سره له
 تا او یی کشته رفتن نه گفتن یی کشته رفتن نه بوید
 اثنه مامان سره له واما سره له مامان سره له
 تا او یی کشته رفتن نه گفتن یی کشته رفتن نه بوید
 مامان سره له
 تا او

مرا به اسلا شد سر شد سه واد واد سر شد سر واد واد واد

تفاوتی این یعنی که هر نیش این هر باره

سر شد سر واد واد واد سر شد سر واد واد واد واد واد

این یک و هر هم نه روشن و از دستور

۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴

گفت بهت یث او کرد ایستد بی کشته رفتن

ادید کم ۴ سه سر واد واد واد واد واد واد واد واد

زیاده نیت یعنی که ایرون نه

۵ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴

اشو اردوش

۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴

که ایرون آن نه بر شمرید از

۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴

اردوش خوانند یعنی او اسم کنه بهت

۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴

درد درد درد درد درد درد درد درد درد درد

۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴

او خشک یا سرد یا تشنه

۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴

تشنه تشنه تشنه تشنه تشنه تشنه تشنه تشنه تشنه تشنه

۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴

خشک سرد تشنه یا باران بهت

۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴

نران بر

۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴

پایداران

یا

لید و سیدم ایچم سیدلک وادیم سید و سید سید
را ظاهر

سید که سیدم سیدم سیدم سیدم سیدم سیدم سیدم سیدم
با آن که ظاهر است که داند بینه من از فرد
و سیدم . ایچم سیدلک وادیم سید و سید سید
ظاهر نه آن

سید الکاد مکتوبی است که وادیم سیدم سیدم سیدم سیدم
با آن بزرگی آن کشان و زراد بینه او چ این
سیدم که بود سید سیدم سیدم سیدم سیدم سیدم
خدا و زرد این با این کرد این از اوستا

و سیدم که وادیم سیدم سیدم سیدم سیدم سیدم سیدم
ظاهر آن بود که داند بینه من ظاهر ازش قوت
و لید سیدم سیدم سیدم سیدم سیدم سیدم سیدم
نه شمار این بینه این چون بود که داند بینه

و سیدم سیدم سیدم سیدم سیدم سیدم سیدم سیدم
راست ظاهر است او او بود جد ایست یا
لید که وادیم سیدم سیدم سیدم سیدم سیدم سیدم
این آن چار نشید که او ازش ظاهر نه توان

و سیدم سیدم سیدم سیدم سیدم سیدم سیدم سیدم
رد دیوشان یا تا فور یا حادیت
و سیدم سیدم . و سیدم سیدم سیدم سیدم سیدم سیدم
ظاهر چون مرد او ای دیوشان و تا فور

و سیدم سیدم سیدم سیدم سیدم سیدم سیدم سیدم
یا او تا فور کان او کرزان او شاکر این ظاهر
و سیدم سیدم سیدم سیدم سیدم سیدم سیدم سیدم
سید سیدم سیدم این این او ظاهر
این این او ظاهر

وایسم وایسم کام تو سب وایسم سب کسدهو وایسم او او
 یزیشن رسید زود آگاه کینار بنی راسپ به نو او
 وایسم هم بهمد وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم
 یزیشن رسید زرش رسید تن اندر نه یاید
 اژ کام ایع اسرافسرد وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم
 تا زود ازوباز گرفتن چ فریتوی به رویند آتش همه
 وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم
 اواخر کتشن آرش فرارز کتشن که زود به
 ایع اسرافسرد وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم
 واز گرفتن چ فرارز شایم روید
 وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم
 سته بخوانیم فردسان چ
 وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم
 گاه دایید خنوزن باز سرد آرش واز فرارز گرفتن
 وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم
 که از اول که واز گیرید به که هر سه دید
 اژ کد وایسم کام یهم سب وایسم وایسم وایسم وایسم
 تا نه شاید زود آتش برسم پس که یک بند
 وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم
 نه شاید بهت که ایرون کوید بهت آرش اول یک
 وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم
 بند شاید پس که بانک نشینن شاید که واز
 وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم
 گیرید آرش بانک ایرون کتشن بنی که تیر به کاد
 وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم
 کردن که به یک باریک فرارز شیند به
 وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم

سبحم نه کمر نرهم کسره نو سحم انه انراي کد سرحملا
شاید فرزند گفت راسه که داز گیرند ان خوشتر

سحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم
که اوستایر اندر گوید زود به است به برسم دارید

سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم
آتش او سوختن آتش این آیدون گفتن بنی به

نکر انه کد سرحم کسره سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم
درون داز از پس نه شاید به یشتم هم روشن به یشتم داز

کد واند سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم
از هر جایر شاید دهد به به دوبار گفت

سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم
سه بار گفت چهار بار گفت خیزن گذارشن

کد سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم
تمام آیدون که سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم

سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم
این گوید است آن جایر بنی یک بار

واند سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم
بیار بار به خراج ده به به به

سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم
بر رساد امشافند او پس به

کد سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم
از آن جایر بیار بار به خراج دهد که زود پس

کد سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم
از اوستایر به آتش سر به به به به گوید آتش نه

سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم
گذارد بود به است که آیدون گوید است گذارشن

مردمان سرور کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم
 شکستن زود زود زود زود زود زود زود زود زود زود

سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره
 سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره

سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره
 خشنم باز شمردنی ارزش باج باز گرفتن داد

سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره
 فروج بر گفت هرت پورپر دگیشان این نیرنگ این مایند

سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره
 نینه زود زود زود زود زود زود زود زود زود زود

سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره
 سمد (سرسره) سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره

سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره
 سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره

سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره
 سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره

سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره
 سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره

سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره
 سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره

سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره
 سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره سرسره

لایحه سرانجام شد و ام ایستاد . جسد . حکم سرانجام شد

الکاد اکرام سید کسریو مرید و سرانجام سید و سرانجام

اویر او زود یغی راسپ کوش دارید یغی اندر

و اکد کرام و سید . ایستاد و سرانجام و سرانجام

اندر اویر زود برم که زود بر

کد کرام و حکم سرانجام سید کرام مرید کد و سرانجام

زود بر یغی زود کوش ز دارید

درسد و سرانجام و سرانجام و سرانجام

بر سردار بر سردار که شان از

کرام و سید و سرانجام و سرانجام و سرانجام

زود بر او کد

زود که

و سرانجام و سرانجام و سرانجام و سرانجام

فرار شمرد آن بند چند زود فرار شمرد کرد

و سرانجام و سرانجام و سرانجام و سرانجام

خوش آزاد مرد گفت هست این که کوشند هم این

و سرانجام و سرانجام و سرانجام و سرانجام

که ز اندر کوشند هم او شان هم یک دیگر هم دام این

و سرانجام و سرانجام و سرانجام و سرانجام

که ز اندر کوشند ام او شان هم یک از دیگر چ آن

و سرانجام و سرانجام و سرانجام و سرانجام

زبان بر روید که یک این از اویر دیگر کوش دارید

و سرانجام و سرانجام و سرانجام و سرانجام

مهر کوشب دستور گفت ز اندر کوشند هم تا اندر

و سرانجام و سرانجام و سرانجام و سرانجام

کوش داشتن کار نیت که هم چ پنج مرد نیت

و سرانجام و سرانجام و سرانجام و سرانجام

این سرانجام

و سرانجام و سرانجام و سرانجام و سرانجام

سند به مردی که کم لکند اسامی سختم واند بهرو سرت
این اندر زود بلند کرد روشن هر یک این

هزار واهو سواران را کم مضمون سواران سواران
بج کرد بوید به زود جد دادستان بوید از

سهم ۱۱۶ سرت سواران سهم ۱۱۶ د بهرو سرت هزاران سهم
هست که پانزده گوید هست که من یک این گوید هست

۱۱۶ د سرت سواران سهم ۱۱۶ سواران سرت بهرو سواران سهم
که من پنج گوید دستور گفت هست مرد این بیکان که

۵ فکر سرت بهرو سواران افکند سرت بهرو سواران سهم ۱۱۶
درون این پاک به نیزیک خوب فرزند سازید روان نیزیک

۱۱۶ سرت سواران سرت واهو واند ۱۱۶ کد بهرو
به اش تانفور این گرفت هر که آن جای

سواران فکر اش سواران سواران سواران سواران
بوید درون پنج گیرند خویش خوردن اش تانفور

سرت واهو فکر افکند سهم ۱۱۶ سواران سواران سواران
این گرفت درون او بید که اشها بهیم

افکند کم واند هزاران بهرو واهو سواران سواران سواران
او زود به گوید از اش گرفت اشها بهیم دوکند

۱۰ افکند سواران سهم ۱۱۶ سواران فکر سواران م افکند سواران سهم
اویر بوید بنی این دیک دادن دوکند او بوید

کد به کد کد . کد به کد سواران سواران سواران
نه بهم نه روشن روشن گفت هست مرد این کانی که

سواران واهو سواران سواران کد ۱۱۶ سواران سواران سواران
این اگر به داد را اوا نیزیک اش تانفور

سرت واهو . سواران سواران . سواران سواران سواران
این گرفت اوته اوته اوته اوته اوته اوته

کرم فکرم و ...
زود دارد اوشتا سراید یزیشن یزید

...
شنوید اوشتا سراید هست یزیشن بر شنوید
...
اوشتا حکم همه

...
حکم یزیشن یزید اوشتا سراید

۵ ...
شنوید چون هست یزیشن یزید داون بر سراید
...
یزیشن یک حکم

...
چون ار یک حکم ارزش نه حکم اوشتا هست

...
آن زمان بوید که باج کیشن پس به
...
استد ایرون چون آزاد مرد

۱۰ ...
راستش بوید بنی راسپ که شر اوشتا چند چوار طرف اوشتا
...
راش آن اش یشتن نه پس نه پس نه

...
اوشتا از راسپ اندر نه کرد ایستد
...
که کیشن که کوبید بر باج که کوبید

مهموسو لک ۱۹ سراسر مهم ۱۶ مهم ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱
اوستا نه او برید هست که ایرون کوید هست به راس

س ۱۹ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱
او برید به دیگر اوستا او برید دیویازی تفاورکان

۱۶ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱
این یغی یزشن به کشن یا نه هم نه روشن که اوستا

سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱
که اوستا به بریشن

۵ ه ه ه ه ه ۱۹ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱
بر میند یغی او خراسید او میند دیگر یا

سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱
یا او این دیگر اویر به

سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱
سرایدن بر یغی سرایر این کوید آن کوش دارید

سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱
دیگر یا آن نیک سخن کاشان اوستا دید نه حکم

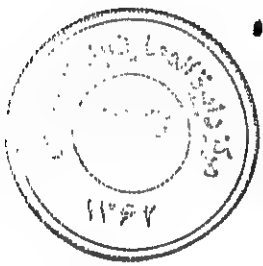
۱۰ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱
یا او اویر آن نیک دیگر اوستا سخن دید حکم

سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱
هست نینم نیت این کرد من او تو

سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱
کعب سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱
آنش نه سخن دید حکم هست تو را نیت

سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱
این کنم مرد که توان یزشن به مرد خراج

۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱ سراسر ۱۱
کردن هر دو مرد کرف او برید به دید بر دو



۳۱ لایحه لایحه وایه وایه لایحه لایحه لایحه لایحه
 دو مرد حکم گرفت او بوی بهت که بیرون گوید

۳۲ لایحه لایحه وایه وایه لایحه لایحه لایحه لایحه
 بهت آن که اویر کرد اش به آن زبان بوی که او

۳۳ لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه
 جد از نزد توان بهت که هم کن این مرد که

۳۴ لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه
 توان خرفتر گرفتن به فروختن شاید هر دو مرد

۳۵ لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه
 وایه وایه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه
 گرفت او بوی او کردن را

۳۶ لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه
 وایه وایه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه
 گرفته ایستد گرفتن نه کرد ایستد آن نیز خوارتر

۳۷ لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه
 که لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه
 نه بوی که پیش به دید او هر دو او بوی

۳۸ لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه
 لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه
 لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه

۳۹ لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه
 لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه
 لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه

۴۰ لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه
 لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه
 لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه

۴۱ لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه
 لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه
 لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه

۴۲ لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه
 لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه
 لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه

۴۳ لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه
 لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه
 لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه

۴۴ لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه
 لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه
 لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه

همراه برآمد که همه به هم می‌رسد و می‌نهد و می‌داند
بدتر نیست نیت دیگر میوه این درون

و این سر به سر است و می‌نهد و می‌داند و می‌داند
فرز نهادن شراب شاید و شکر نیز شاید

همه را می‌نهد و می‌نهد و می‌نهد و می‌نهد
که شاید که آب بر نه شاید دستور

و این سر به سر است و می‌نهد و می‌نهد و می‌نهد
گفت اند آب اندک این بر نهادن است چه او

که در دهنش سر به سر است و می‌نهد و می‌نهد
آن ساروش این نه شاید او او چه هم بخشی

که در دهنش سر به سر است و می‌نهد و می‌نهد
آن خوب تر که بر که نشستی آن خوش

و این سر به سر است و می‌نهد و می‌نهد و می‌نهد
شراب به نهادن کل بزرگ به نهادن

و این سر به سر است و می‌نهد و می‌نهد و می‌نهد
بر سر طرفی رات رات است که از هر طرف گوید

و این سر به سر است و می‌نهد و می‌نهد و می‌نهد
تره میوه اندر بزرگ اش به نهادن ارزش

و این سر به سر است و می‌نهد و می‌نهد و می‌نهد
سر او برسم طرف کشتن ارزش ایم بوی سه تا از رات

و این سر به سر است و می‌نهد و می‌نهد و می‌نهد
به نهادن دیگر بر نیز او خواهید یش از طرف

و این سر به سر است و می‌نهد و می‌نهد و می‌نهد
رات که شاید آن خربتر که کره برسم یا روغن

و این سر به سر است و می‌نهد و می‌نهد و می‌نهد
رات که نه اش بدون کشتن نیت به بوی برسم چه طرف

باز

کسک نوایم اژ کد نوایم اژ هم نوایم اژ کد نوایم اژ
 باز ایستد نه ایستد چه کد بید بزم ایستد
 سر کسک نوایم اژ سید کد نوایم اژ سر اژ هم نوایم اژ سید کد نوایم اژ
 چپ باز ایستد اژش نه یستن بویید دستور گفت
 سر اژ واد کد نوایم اژ سید اژ نوایم اژ سید کد نوایم اژ
 بت هر چه به شراب د به ایستد اژش نه
 نوایم اژ سر اژ هم نوایم اژ سید اژ نوایم اژ سید کد نوایم اژ
 یستن بویید کد او خوابید به فرار نشستن
 سید اژ نوایم اژ سید اژ نوایم اژ سید اژ نوایم اژ سید اژ نوایم اژ
 اژش به اژش به یستن پس افزودن کات
 کد نوایم اژ سید نوایم اژ نوایم اژ نوایم اژ نوایم اژ نوایم اژ
 نه خراج بت کد ایون کویید بت افزودن شاید
 ا نوایم اژ کد نوایم اژ سید نوایم اژ سید نوایم اژ سید نوایم اژ
 د کاستن نه خراج به دستور گفت بت ایون
 نوایم اژ نوایم اژ نوایم اژ نوایم اژ نوایم اژ نوایم اژ
 چون او یزید اویر دید نه شاید بزم سدن
 نوایم اژ نوایم اژ نوایم اژ نوایم اژ نوایم اژ نوایم اژ
 او چپ نهادن یک یک ظاهر یک کرد
 نوایم اژ نوایم اژ نوایم اژ نوایم اژ نوایم اژ نوایم اژ
 نه داشتن ایون فرار چشم مرد نه چه
 نوایم اژ نوایم اژ نوایم اژ نوایم اژ نوایم اژ نوایم اژ
 درون کد درون سازه ایون به پاک به
 نوایم اژ نوایم اژ نوایم اژ نوایم اژ نوایم اژ نوایم اژ
 کشتن یعنی کد او بزم رسید نه شاید به
 نوایم اژ نوایم اژ نوایم اژ نوایم اژ نوایم اژ نوایم اژ
 نه شاید نه داشتن چه خشک

بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و
 نه پاک ده نیغی ترب چه پاک درون سازه آن خوب تر
 بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و
 که از اول جد کرد که شورش نه شاید که میره
 بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و
 به فرود سترید ازش بر به سازید نه شاید مرد که
 اند بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و
 به کنید ازش بر به سازید نه شاید که نه
 بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و
 کنید نه شاید تره میره ایرون چه پاک به چیدن
 سه بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و
 نیغی که برسم بر رسید نه شاید از درون او پرنقش
 بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و
 که او درون رسید آن اند پاک چند درون پست آن
 کهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و
 بت درون بلند میانه درون سازه نهادن ایرون کشن
 سه بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و
 نیغی از درون سازه به نه ایستد چه که درون به درون
 درون و اند نوایه ایمن که سه ایستد بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و
 سازه به ایستد نه خوب و برسم که چه
 اند نوایه ایمن که بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و
 ایستد نه شاید روغن که چه پاک
 کهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و
 با درون بلند او میانه نهادن که زیاده یا
 و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و
 کم که نه او خیر این نهادن بلند درون دانه
 نه شاید

[illegible]

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 ده شاکردان باد آفرید گفت است یک بار یک ده

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 دستور گفت این که زیاده آردیر آن جای هیچ

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 چیر شمار نیت چه چه دو گرفته

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 نیشن و یک نیز که او یابید جای که نیز

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 پاک پس اند این به روشن به

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 کنه آن جابر به نهادن مراد مرد را به نیز

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 را آید نه شاید دستور نقش هر به گفت و

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 شاپور کرده ایون چون دستور داستان بود به

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 درون نقشه پس کار به داشتن آن پس که او نیشن

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 ارزش گاهی پیش او روی اندر آید این نیش خند به

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 خراج پایدار ماندن بهیار بهیم خرم میزد

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 خرداد خرداد ایون از این درون دارایی

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 کوید به دستور گفت بهند ایون چون او رسید نیش

سید که در سحر بسم الله الرحمن الرحیم و الله
 یعنی نه شاید که او سر کرد برسم جای این به

و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
 خواهد بردن آتش از هر چیز این یا به است

و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
 که بدون گوید این چاشنی بردن نه شد

و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
 که او درون سر کردن چیز از آن رسد آن او چاشنی

و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
 کردن نه شاید درون به درونی نه شاید برسم درون او او

و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
 گرفت درون او دید که او درون سر این

و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
 یعنی او د چند به خراج پادشاهان تا چاشنی کنند

و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
 این آوردن و بردن است که سر بار بدون گوید

و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
 است دستور به میزد به میوه ازش پس چاشنی

و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
 که دارو این او خواهد خوردن که دارو از

و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
 آن که به خوردن مهان آتش پس درون فراز

و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
 نهادن فردم چاشنی از دارو کردن دستور

و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
 گفت است آن به چاشنی چند از درون کردن او

و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم

سوم در دین و دنیا
 نه اول در زمین او شان کنش

•
 یعنی که مرکز آن این به کرد از او شان او اول نیست

•
 آن خورش همیشه هست آن خورش هست یعنی او اگر

•

ایون خوردن نیک شکر خرید انچه آب

•

شیر که نیک شکر خرید آرد آب آن انچه آب

•

شیر دادیها درون خرید شراب خرید دادیها

•

درون خرید به اندازه دادی درون خرید خوش کارها

•

ازش نه آوستا نه سرایون کنه کار

•

ازش نه آوستا نه سرایون یعنی که کنه کار نه یزید

•

ازش نه آوستا نه سرایون فراداد درون خرید

•

ازش نه آوستا نه سرایون آن آوستا آن آوستا

•

ازش نه آوستا نه سرایون کنه کار نه یزید

اژ کسینم راند سرور مرا و سبب که شد سرور
 تا نه شاید به یا کاه چه آن که نه بود
 فکسینم سرور سرور سرور راند فکسینم راند
 سراید نه شاید که اوستا هم به سراید هر چه
 و سرور سرور راند فکسینم فکسینم سرور
 اوستای بود اش به سراید سراین این چون
 سرور و سرور سرور سرور سرور سرور سرور
 راند و استر زرتشت ناز که اوستا
 سرور راند فکسینم سرور سرور سرور سرور
 هم به سراید اش به و سپرد به هم
 سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور
 کسان یا به اوستا به دوازده
 سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور
 بهایت پرکرد جد از کرد بن به یک بهایت به
 و سرور سرور سرور اژ اما سرور سرور راند سرور سرور
 کرد رسید ایستد تا اوی بدوخت به گذارد بهت
 اژ که سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور
 که تا آن اوستا استادن کرد نه کرد ایستد که
 سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور
 کوید این آن بند کوید آن ده روز فروردیگان آن پنج روز
 سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور
 اول خشنین هر فردا و رایونند خوره مند
 سرور اژ سرور سرور سرور سرور سرور سرور
 تا استوان فردا دستور گفت بهت روزیر یا
 راند سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور
 به کردن آن پنج روز اندر کاه این خشنین هر روز
 انور فردا و

مهر و سوسه (نمودند و سوسه را سوسه نمودند) و آن سوسه را سوسه نمودند.

امور فردا و رابوئند خورند . تا گاه تا

سوسه را سوسه نمودند . که در آن روز سوسه را سوسه نمودند و سوسه نمودند

اشوان آن پنج روز اندر گاه تا بهر شاید

اسرار و سوسه را سوسه نمودند . و سوسه را سوسه نمودند .

کردن بهت که ایون این بهت گاه

آن که در آن روز سوسه را سوسه نمودند و سوسه نمودند

به آن پنج روز تا نه شاید کرد آن پنج روز به

مهر و سوسه را سوسه نمودند . و سوسه را سوسه نمودند .

بشت پذیرفته کنیاد و سرش و کتی خرید بهر

مهر و سوسه را سوسه نمودند . که در آن روز سوسه را سوسه نمودند و سوسه نمودند

درون تا شاید آن پنج روز اردافروش به

کسری و سوسه را سوسه نمودند . و سوسه را سوسه نمودند .

گاه تا از نیت روز چن

مهر و سوسه را سوسه نمودند . که در آن روز سوسه را سوسه نمودند و سوسه نمودند

درون که اردافروش به نیت به بر آن ده روز فروردیگان

آن که در آن روز سوسه را سوسه نمودند و سوسه نمودند

پنج روز اول خنن مهر و سوسه را سوسه نمودند . و سوسه را سوسه نمودند .

سوسه را سوسه نمودند . و سوسه را سوسه نمودند .

که نخل و خانه برسد است

والس و سوسه را سوسه نمودند . که در آن روز سوسه را سوسه نمودند و سوسه نمودند

خنن باز شریک یک آن به اندر فروردیگان

اسرو که در آن روز سوسه را سوسه نمودند و سوسه نمودند

دیک آن سر اندر فروردیگان یک دستور گفت بهت

۱۲ اسرو اسرو و سوسه را سوسه نمودند . و سوسه را سوسه نمودند .

او گفتن یک دستور این گفت او گفتن شمار کرد

سرت واند ن ادا نر اوسر کد و نر واند اوسر سرت کد ۱۱
 این هر دو او سخن آن ده روز فروردیگان که زود به
 دهم ۱۱ و سرت کد اوسر اوسر ۱۱ و سرت کد اوسر سرت
 رشت به آتش سر باج به کوید اش اشم و سرت این
 اوسر ۱۱ و سرت کد اوسر اوسر ۱۱ و سرت کد اوسر کد
 به سخن گفتن آتش اشم بوی تا فرار او آتش بردن شب
 ۱۱ و سرت کد اوسر ۱۱ و سرت کد اوسر ۱۱ و سرت کد اوسر
 روز جد تر نیت است که ایون کوید این بند آواز به
 کد ۱۱ و سرت کد اوسر ۱۱ و سرت کد اوسر ۱۱ و سرت کد اوسر
 شب به یزسن اردافروش برید آن ده روز به فروردیگان
 کد ۱۱ و سرت کد اوسر ۱۱ و سرت کد اوسر ۱۱ و سرت کد اوسر
 آن پنج روز اول نو نابر خنرم اهور نزد تا
 و سرت کد اوسر ۱۱ و سرت کد اوسر ۱۱ و سرت کد اوسر
 مهر تا همه اوشان تا اوشان آن پنج روز
 و سرت کد اوسر ۱۱ و سرت کد اوسر ۱۱ و سرت کد اوسر
 اندر گاه این هر نزد تا مهر همه
 و سرت کد اوسر ۱۱ و سرت کد اوسر ۱۱ و سرت کد اوسر
 اوشان کاه اوشان و سرت کد اوسر ۱۱ و سرت کد اوسر
 ۱۱ و سرت کد اوسر ۱۱ و سرت کد اوسر ۱۱ و سرت کد اوسر
 گفت است نو نابر به فروردیگان باج جد تر نیت این
 و سرت کد اوسر ۱۱ و سرت کد اوسر ۱۱ و سرت کد اوسر
 به که نو روز که کاه بر سرائید
 و سرت کد اوسر ۱۱ و سرت کد اوسر ۱۱ و سرت کد اوسر
 اوشان از اوشا بر به یا
 و سرت کد اوسر ۱۱ و سرت کد اوسر ۱۱ و سرت کد اوسر
 سرائید بر به این یزسن ایون ساخت است که
 و سرت کد اوسر ۱۱ و سرت کد اوسر ۱۱ و سرت کد اوسر
 ایون

سجده سرور سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور سجده سرور ۱
اوستا یا کاه این به اول گذاشت ایشیش و نه
سجده سرور سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱
پس نه بویید این هر به فایده تا همه به دین
ایه و سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱
سخن این بن گذاشت ایش از آن فرار نه بویید که
۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱
به کردن سخن به گذاشت نیش نه پیش نه پس نه
سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱
بویید که دوبار گفتن به گذاشت این همه دوبار گفتن
۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱
او او اندر آید تا او سخن گرفتن به اندر آید
سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱
ایش همه نیش او بویید که باج گرفتن به گذاشت
۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱
به که او باج گرفتن او او اندر کرد تا او نیش
لله سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱
نه بویید که زود باج گرفتن این به گذاشت ایش
۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱
باج باز گرفتن ایش از آن فرار اوستا همه باز
۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱
گفتن که زود فرار باج گرفتن ایش
۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱
باید آمدن تا که همه فرار رسید که نه پای به
۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱ سجده سرور ۱۱۱
زندن سخن تر گفت گفت ایستد دستور گفت است
سخن

کسریا سرسبز است بر روی این اسم است و در ۱۱۱ دهم و در ۱۱۱ دهم
 باز شمرده از شش پنج گرفتن به یث که دستور گفت
 سر ۱۱۱ دهم است و سر ۱۱۱ دهم و سر ۱۱۱ دهم و سر ۱۱۱ دهم
 است چون صاحب مراد که زود به آن گاه
 دستور گفت است ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم و سر ۱۱۱ دهم و سر ۱۱۱ دهم
 در ۱۱۱ دهم است و در ۱۱۱ دهم است و در ۱۱۱ دهم است و در ۱۱۱ دهم است
 فراز تا ایرون که حکم این که اوی به آن
 ۵ الهم در ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم
 او به آن چون اهم نه روشن است که ایرون گوید چون
 سر ۱۱۱ دهم و سر ۱۱۱ دهم و سر ۱۱۱ دهم و سر ۱۱۱ دهم و سر ۱۱۱ دهم
 صاحب مراد که آفرینش که زود ایرون
 (۱۱۱ دهم) . ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم
 حکم که راسه سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم
 سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم
 همه او ده که نه آفرینش که دیگر زود
 سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم
 که زیاده او تا آن جای از پیوند شمار یث از شش
 ۱۰ سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم
 اشما ده به گفتن از شش آتش که
 سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم
 پاک به کردن آتش با چون صاحب مراد
 سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم
 دو دت راه او به گفتن است که ایرون گوید این
 سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم سر ۱۱۱ دهم
 است مراحم او گوید چه او به زود

دستم بگرفتند و مرا به آنجا بردند و مرا در آنجا بستند و مرا در آنجا بستند
 رشت دراری سفزارم به زرش هم درشتی او کردن

بهم دهم را که بگرفتند مرا به آنجا بردند و مرا در آنجا بستند و مرا در آنجا بستند
 که رشت به زور زود این که به این که به

و بگرفتند مرا به آنجا بردند و مرا در آنجا بستند و مرا در آنجا بستند
 گفت این که او کار گذاردن روید زور که ز

مرا مرا که دست او را بستند و مرا در آنجا بستند و مرا در آنجا بستند
 داد نه دهنش که رشت این که به این که به

و بگرفتند مرا به آنجا بردند و مرا در آنجا بستند و مرا در آنجا بستند
 کار گذاردن روید این زرش باج این درون او نیرش که به

و بگرفتند مرا به آنجا بردند و مرا در آنجا بستند و مرا در آنجا بستند
 گفت این نه رشتن است دستور این

و بگرفتند مرا به آنجا بردند و مرا در آنجا بستند و مرا در آنجا بستند
 گفت پس گفت روید که بازای درون به چه

و بگرفتند مرا به آنجا بردند و مرا در آنجا بستند و مرا در آنجا بستند
 از نیرش همه او نیرش آن این تر که او کمان

و بگرفتند مرا به آنجا بردند و مرا در آنجا بستند و مرا در آنجا بستند
 اوشتا بیکمان است که بازای درون سر اندر شب

و بگرفتند مرا به آنجا بردند و مرا در آنجا بستند و مرا در آنجا بستند
 برید نه شاید دستور

و بگرفتند مرا به آنجا بردند و مرا در آنجا بستند و مرا در آنجا بستند
 نیک زود تنافور

و بگرفتند مرا به آنجا بردند و مرا در آنجا بستند و مرا در آنجا بستند
 کرد روید مرا به آنجا بردند و مرا در آنجا بستند و مرا در آنجا بستند

و بگرفتند مرا به آنجا بردند و مرا در آنجا بستند و مرا در آنجا بستند
 اگر آن تنافور آگاه اگر آن از ادشان

[illegible]

سکه در دسترس هر کس که سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱
 است حکم است نه خوب که به خوب گوید
 سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱
 مرکز آن بستی ارزش دت به پاک او بود
 سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱
 ارزش کار و کفر او بود بستی از آن او بستی
 سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱
 است که بدون گوید این است مرکز آن او به شیر
 سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱
 دزور پس گفت بود بستی که نه توانی
 سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱
 نه بود هم به رفت داشتن مرکز آن که به بستی
 سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱
 بود بستی نه شاید ارزش دت به پاک او بود
 سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱
 ارزش از آن بستی کان او پر بستی است که بدون گوید
 سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱
 این است بستی به نه بستی است که بدون گوید این
 سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱
 است بستی بن نه بستی است که بدون گوید این است
 سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱
 بستی از پیوندی کار و کفر نه بود بستی
 سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱
 حکم است بستی بستی بستی بستی بستی
 سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱ سکه ۱۴۱۱
 زود ارزش بستی بستی بستی بستی بستی

سیم که هر سه نو طراوت و گلزار لعل که سرافقم سیم ۱۱ و ۱۲
 که نه نشسته کوی مرکز آن نیست نه بوی که به نشستن
 به دل و در قفا ۱۱ و ۱۲ که طراوت و گلزار لعل که سرافقم
 بیدار میند و به گفتن نه کوی و مرکز آن نه بوی
 ۱۳ و ۱۴ سرافقم که هر سه نو طراوت و گلزار لعل که سرافقم
 روشن گفت همت این گرفتار شمر تا به بار به نشستن
 ۱۵ و ۱۶ گلزار ۱۷ و ۱۸ سرافقم که سرافقم سرافقم ۱۹ و ۲۰
 میند مرکز آن او بوی که این سخن یا سخن کوی
 ۲۱ و ۲۲ که طراوت و گلزار لعل که سرافقم سرافقم
 مرکز آن به آن زمان بوی که او کرد این نیست به
 ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ که سرافقم و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ سرافقم
 کند کرد یا کردن بیکشته رفتن به بن که سال
 ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ سرافقم سرافقم سرافقم او و ۳۲ که سرافقم و ۳۳
 به پستی بوی آتش یشت نو نایب یا کردن
 ۳۴ و ۳۵ سرافقم که سرافقم سرافقم سرافقم و ۳۶ و ۳۷
 آتش تنافور روی به کزاردن آتش کار کوفه
 ۳۸ و ۳۹ که و ۴۰ و ۴۱ سرافقم که سرافقم سرافقم
 پس از آن کرد به رسید آن اندر این خویش
 ۴۲ و ۴۳ سرافقم سرافقم که سرافقم سرافقم سرافقم و ۴۴ و ۴۵
 بوی که به پستی بوی نه بوی رد نیز جراح کزاشت
 ۴۶ و ۴۷ سرافقم سرافقم که سرافقم سرافقم سرافقم و ۴۸ و ۴۹
 میند که به پستی بوی نه بوی رد که تر رد را به کوی
 ۵۰ و ۵۱ سرافقم سرافقم که سرافقم سرافقم سرافقم و ۵۲ و ۵۳
 مرکز آن که زشت نه کوی آتش را گفت بوی
 ۵۴ و ۵۵ سرافقم سرافقم که سرافقم سرافقم سرافقم و ۵۶ و ۵۷
 که هر فرد نه کوی که این رد نه بوی

۵

۱۰

مسعود را کند و کسبم و مسعود را کند و کسبم و مسعود را کند و کسبم

اوست نه سراید که بنبار نه بزیه سال درازیر

ازد ماریه اسد و مسعود را کند و کسبم و مسعود را کند و کسبم

به تنافور بویید اگر آن یک اندازه سخن

و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم

فراز شمید اگر آن یک اندازه سخن فراز شمید

و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم

دستور گفت هست باج فراز گرفتن باج این به گفتن

۵ و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم

دستور گفت هست باج فراز گرفتن باز

و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم

آن تنافور ایستد باز از آن اویر

و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم

تنافور ایستد که از آن به کشیدن

۱۰ آمد و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم

که از آن به کشیدن این از آن به تنافور

و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم

بویید که که بنبار نه یستن این جابر ظاهر از

و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم

اوست آن بویید که او که بنبار پنج نه یستن

و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم

ایستد آن دستور گفت هست باز فراز گیرید

و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم

سخن این به گوید این به گفت دستور گفت هست

و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم و کسبم

باج به نه گیرید ازش که بنبار نه یستن را تنافور

سپه سالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار
پس که اردافروش کند نه شاید دستور گفت که

• سر دلاور سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار
اهور فرد رابوند خرمند کوید

سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار
نه شاید مادخت اول خنرم رتور بریرت کردن سخن به

سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار
همه خنرم شاید یشتن به به رتور بریرت است

۵ سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار
که ایون کوید این است هر تیر اول نیرد ایش خنرم

او ایون سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار
نر ناور کردن آزاد مرد گفت است مرد که دین او نیرد

سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار
یشت دوازده بهایت رتور بریرت به یشتن

سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار
دین خوب تر برید کوشند به همه یشتن خراج

او سپهسالار او سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار
یشتن نر ناور کمان یشت به است که یادخت

۱۰ سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار
اول برید است رفیق تیر اول کوید سرور

سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار
درون به همه یشتن خراج

سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار
درون به آن خراج

• سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار
کینار پنج اول ده یشتن به پنج

چهارم سره رسد لو کند اسرار و ادا کند سره رسد
 گوید این این نیزش تو را کنم تا او چهار حصه اوست
 واند این سره رسد واند اسرار واند سره رسد سره رسد
 هر پنج این به پیش و پس به گذارید دستور گفت
 سره رسد واند سره رسد واند سره رسد واند سره رسد
 بت هر یک این فرمان چابک این دستور
 سره رسد سره رسد واند سره رسد سره رسد ادا
 گفت بت یکبارگی زیاده نیست یعنی سه فرمان چابک این او
 سره رسد سره رسد سره رسد اسرار واند سره رسد سره رسد
 چهار حصه رسید اردوش پای گیرید به فرمان چابک همداستان
 سره رسد سره رسد سره رسد سره رسد سره رسد سره رسد
 بود بت که نیست سه حصه خور نیمه بازایم یات
 سره رسد سره رسد واند سره رسد سره رسد سره رسد سره رسد
 که اندر سال بسیار گذشت زیاده نیست یعنی داد این
 سره رسد سره رسد سره رسد سره رسد سره رسد سره رسد
 سال دیگر اوست کرده درازن یا دیگر اوست
 سره رسد واند سره رسد واند سره رسد سره رسد سره رسد سره رسد
 که درازی به گذشت تنافوز این که اندر
 که سره رسد واند سره رسد سره رسد سره رسد سره رسد سره رسد
 آن سال بسیار به گذشت زیاده نیست یعنی که تنافوز
 سره رسد سره رسد سره رسد سره رسد سره رسد سره رسد
 ارزش اردوش و خور و بازایم و تنافوز اندر همی بالان
 واند سره رسد سره رسد سره رسد سره رسد واند سره رسد ادا
 به گذارن یستن باز گرفتن هر دو کزنه او
 سره رسد سره رسد سره رسد سره رسد سره رسد سره رسد
 برید بت که بدون گوید این بت آن نه که او

اسرار
کند

اسرار برود که سر و سر او را در ۱۹ سال و ۱۱ ماه
 کنند از آن آید بود چند از ایشان او به گذشت
 دوازده سال و ۱۱ ماه و ۱۹ سال و ۱۱ ماه و ۱۹ سال
 ایستد است که ایون گوید این است که ایشان کن
 اسرار برود که سر و سر او را در ۱۹ سال و ۱۱ ماه و ۱۹ سال
 باج فرزند گیرند آن آید بلند گوید شاید که دوازده سال است
 ستم را در ۱۹ سال و ۱۱ ماه و ۱۹ سال و ۱۹ سال و ۱۹ سال
 به پذیرفت به نه نیرید زیاده نیست بقیه خور این
 ۵ ستم ستم را در ۱۹ سال و ۱۱ ماه و ۱۹ سال و ۱۹ سال و ۱۹ سال
 که همین به پذیرفت که خوب ایستد بقیه به چند برسم
 را در ۱۹ سال و ۱۱ ماه و ۱۹ سال و ۱۹ سال و ۱۹ سال
 به نیرید بر برسم این نه خور که چند به برسم این
 را در ۱۹ سال و ۱۱ ماه و ۱۹ سال و ۱۹ سال و ۱۹ سال
 به شاید نشن زیاده نیست که بقیه خور این که است این
 را در ۱۹ سال و ۱۱ ماه و ۱۹ سال و ۱۹ سال و ۱۹ سال
 به پذیرفت بقیه او چند مرد پذیرفت بود هم نه روشن
 ستم ستم را در ۱۹ سال و ۱۱ ماه و ۱۹ سال و ۱۹ سال و ۱۹ سال
 دستور گفت است به او پنج مرد یکمان اندر
 ۱۰ ستم ستم را در ۱۹ سال و ۱۱ ماه و ۱۹ سال و ۱۹ سال و ۱۹ سال
 پذیرفت بود دستور گفت گفت است به او دو مرد
 ستم ستم را در ۱۹ سال و ۱۱ ماه و ۱۹ سال و ۱۹ سال و ۱۹ سال
 یکمان نه اندر پذیرفت بود که او است
 ستم ستم را در ۱۹ سال و ۱۱ ماه و ۱۹ سال و ۱۹ سال و ۱۹ سال
 سرام نیم سال درانیر که او است نه
 ستم ستم را در ۱۹ سال و ۱۱ ماه و ۱۹ سال و ۱۹ سال و ۱۹ سال
 نیرید بقیه کنبار نه ایشان بود به تا سال درانیر

مسموم بودم و در آن سال ۶۴۴ هـ. ق. سراسر ایران را دیدم و در آن سال

آن پر این نیک اوستا سرایین

مسموم بودم و در آن سال ۶۴۴ هـ. ق. سراسر ایران را دیدم و در آن سال

از آن به او آن این نیک اوستا سرایین

و در آن سال ۶۴۴ هـ. ق. سراسر ایران را دیدم و در آن سال

جد آن کن نه گذشت برید که چند نیم

و در آن سال ۶۴۴ هـ. ق. سراسر ایران را دیدم و در آن سال

که اوستا نه سرایید که ایدو ان کنه کار

و در آن سال ۶۴۴ هـ. ق. سراسر ایران را دیدم و در آن سال

چند که پر نیم سال اوستا نه سرایید برید

و در آن سال ۶۴۴ هـ. ق. سراسر ایران را دیدم و در آن سال

همه ایدو کنه کار پیش یا نیم که پس

و در آن سال ۶۴۴ هـ. ق. سراسر ایران را دیدم و در آن سال

یا تنافور کان که پس نیم

و در آن سال ۶۴۴ هـ. ق. سراسر ایران را دیدم و در آن سال

سال خود نه برید پس کن نه گذشت

و در آن سال ۶۴۴ هـ. ق. سراسر ایران را دیدم و در آن سال

بریدشتن یا پس خود نه برید پس کن نه گذشت

و در آن سال ۶۴۴ هـ. ق. سراسر ایران را دیدم و در آن سال

نیزید جد تنافور بوند این از اوستا ظاهر

و در آن سال ۶۴۴ هـ. ق. سراسر ایران را دیدم و در آن سال

آن برید که اوستا این اول خود نه برید آن

و در آن سال ۶۴۴ هـ. ق. سراسر ایران را دیدم و در آن سال

هم این کن نه رشتن از خود اندر او بن

و در آن سال ۶۴۴ هـ. ق. سراسر ایران را دیدم و در آن سال

برید این که اول و از خود برید و دیگر

کن

سده سده اول سده سده اول سده سده اول سده سده اول
 کن نه کنایه یشتن یا این دیگر خور نه
 سده سده اول سده سده اول سده سده اول سده سده اول
 یزید آن این اول کن نه کنایه یشتن تنافور
 سده سده اول سده سده اول سده سده اول سده سده اول
 این بود یک بار یک کنایه یشتن چه جد کنایه
 سده سده اول سده سده اول سده سده اول سده سده اول
 کنایه یشتن چه هم کنایه یشتن تنافور پای
 سده سده اول سده سده اول سده سده اول سده سده اول
 هت که ایون کوید هت چه هت
 سده سده اول سده سده اول سده سده اول سده سده اول
 پیر که اوشتا سراید نیم سال
 سده سده اول سده سده اول سده سده اول سده سده اول
 که اوشتا نه یزید کنایه یشتن نیم سال آن بر
 سده سده اول سده سده اول سده سده اول سده سده اول
 این نیک جد که از آن چه اویر این نیک
 سده سده اول سده سده اول سده سده اول سده سده اول
 جد اردوش یا ستر یا ستر
 سده سده اول سده سده اول سده سده اول سده سده اول
 که خور اردوش یا ستر
 سده سده اول سده سده اول سده سده اول سده سده اول
 ستر یا خور و خور آن هت تنافور
 سده سده اول سده سده اول سده سده اول سده سده اول
 بر بردن خور اویر هت تنافور
 سده سده اول سده سده اول سده سده اول سده سده اول
 چه بر بردن یخته کنه از آن کنه یا

نمود وید که هر . ناسخه که در این ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در .
ازش کار نیت نه کن کار پس

ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در .

سراید این میان فراز ایستد نه

نسخه که در این نسخه ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در .

کن کار پس نیجه نه گناه که او شان آن این سراید

کد و ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در .

آن تا اند میان چند شب جد تر نیت

نسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در .

بست نیتن هم ان خوبتر که بدون فراز ایستد

نسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در .

اندر گاه سر به شاید کردن از او که فراز

نسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در .

ایستد که داند نیجه من ایشان اندر گاه بلند توان

نسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در .

کفتن فراز خراج ایستد که بلند خراج

نسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در .

بست که نیت طرف کوید این بست حمایت کوید ان

نسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در .

که نه ظاهر هم که فراز ایستد نه شاید

نسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در .

بست که بدون کوید نه شاید بست آنچه آن این خوبتر

نسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در .

بست که بدون فراز ایستد بست که بدون کوید

نسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در . ناسخه در .

فراهم که او اندر کند

۱۴ کد نهم اام لسم لسم نهم نهم نهم
 چتر از ان رسید رانید نه شاید ارزش گاه
 نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم
 پیش او او اندر آید که او فرا هم خوردن ارزش
 ۱۵ لسم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم
 او رازن ارزش کانی کوزرد بوی که کرسفند
 نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم
 نشت ارزش گاه پیش او او اندر آید کرسفند
 نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم
 که نه کشت نه کن که کشت زور او دادن
 نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم
 که نشت زور ارزش گاه او او اندر آید آزاد
 ۱۶ نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم
 مرد گفت بت که چه هم هر چهار بار دانید
 نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم
 ارزش زور او دادن که یک بار یا دو بار دانید
 نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم
 نیر چه که هیچ بار نه خورید زور دادن
 ۱۷ نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم
 که سرش درون خورد که یک بار یا دو بار دانید
 نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم
 نیر چه این بن از سرش درون ارزش گاه پیش او او
 نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم
 اندر آید دست از برسم بخت داشتن ارزش پنج به
 ۱۸ نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم
 کفن سازش هم به کار شاید به فرا هم به
 نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم

مکرر است و بهر حال در این امر هیچ مانع نیست
 یستن که اندر او کار نه کرد برسم دیگر یستن
 و مکرر مانع است و هیچ مانع نیست و مکرر است
 نیز بهر حال دیگر کردن بر برسم چه چه گاه است
 و او را هم و مکرر است و او را هم و او را هم و او را هم
 ایستد فراهم چه چه گاه کرد ایستد آن یک
 مکرر است و او را هم و او را هم و او را هم و او را هم
 یا شاید چه یستن اول است هر گزید آنچه
 ۵ کسب است و او را هم و او را هم و او را هم و او را هم
 نه شاید که نه ساخت ایستد آتش که خواهد
 و او را هم و او را هم و او را هم و او را هم
 کردن آتش باز آتش یستن کردن
 و او را هم و او را هم و او را هم و او را هم
 که که ساخت ایستد آتش که خواهد کرد آتش
 و او را هم و او را هم و او را هم و او را هم
 آتش دیگر بنید است که ایرون
 و او را هم و او را هم و او را هم و او را هم
 که یستن این آنچه که بنید آتش نه اند بلند
 ۱۰ مکرر است و او را هم و او را هم و او را هم و او را هم
 شود نه شاید برسم چه چه گاه
 و او را هم و او را هم و او را هم و او را هم
 آتش است که چه یستن کوید هرگز گفت
 و او را هم و او را هم و او را هم و او را هم
 چه و او را هم و او را هم و او را هم و او را هم
 و او را هم و او را هم و او را هم و او را هم
 و او را هم و او را هم و او را هم و او را هم
 یا او را هم و او را هم و او را هم و او را هم

[illegible]

سره راند او کس به د ده ۱۱ ه سعه سسعه اذ ده
خوب به دیدن زرش به
همه دد سعه ه سعه ا سسعه ه لهما ا س ۱۱ ه
اورورام هوم و اورورام اندر انگندن به
سسه د سسعه ه کد سسعه اذ سسعه سسعه ا سسعه ا
ک آن اسم بر این تاک فرار او
سسه د سسعه ا سسعه ا سسعه ا سسعه ا سسعه ا
آتش بردن باج گرفت کار نیت این به
۱۹ ا سسعه ا کد سسعه ه سسعه ه سسعه ه سسعه ه
او کشند به آن چهار چون صاحب مراد نو
۱ سسعه سسعه سسعه سسعه ا سسعه ا سسعه ا سسعه ا
و نو شناختن دادن نیرنگ داد ده گفت ست
سسعه سسعه ا سسعه ا کد سسعه ه سسعه ه سسعه ه سسعه ه
شناختن نیرنگ به آن به
سسعه سسعه سسعه سسعه ا سسعه ا سسعه ا سسعه ا
یک پاک هند این اندر کردن به هوم بر
سسعه سسعه سسعه ه سسعه سسعه لهما سسعه ا کد سسعه
بر هوم با گردنیش به آن چهار
سسعه سسعه سسعه ه سسعه سسعه سسعه ه سسعه ا سسعه ا
هنوز به کشن اول به گردنیش
۱۱ ه سسعه سسعه ه سسعه ا سسعه سسعه ا کد سسعه
صاحب به آن دو
سسعه سسعه سسعه ا سسعه سسعه سسعه ا سسعه ا
میان این کاه او این کاه پاک اندر کردن
سسعه سسعه سسعه ا سسعه سسعه سسعه ا کد سسعه سسعه ا
به گردنیش این کاه به ان یک آخر به
ک

• کتک کتک • نرسد • راند ابروی او • نرسد • وند
به کردن

نرسد نرسد نرسد • راند سر و سر نرسد نرسد و او
که فراهم کرد

نرسد نرسد و سر و سر نرسد نرسد نرسد نرسد
برسم این تاک مرد یا پاک این اندر افتید

نرسد نرسد نرسد راند سر او نرسد نرسد
این شاید که نه پاک به بوی به برسم این

و راند نرسد نرسد نرسد و راند نرسد نرسد
بیار بار یا کردن که او نه یک نه او

و راند نرسد نرسد نرسد نرسد نرسد نرسد
که که خانه بستران یا خانه آتش و خانه بستران

نرسد نرسد نرسد نرسد نرسد نرسد
هم شاید هست که ایون کوید این هست خانه بستران

نرسد نرسد نرسد نرسد نرسد نرسد
خانه آتش نه شاید از بن روز بند چیز او

نرسد نرسد نرسد نرسد نرسد نرسد
آواید برسدان پاک نه دانیم دیگر

نرسد نرسد نرسد نرسد نرسد نرسد
به کاه خوشی رسد نشاید داد و گفت

نرسد نرسد نرسد نرسد نرسد نرسد
هست که فراهم کرد دین آن به آن چار چون

نرسد نرسد نرسد نرسد نرسد نرسد
صاحب مراد پاک آن جابر آواید داد و

نرسد نرسد راند او نرسد نرسد نرسد نرسد
گفت این به دیدن به آن

[illegible]

اسماء واند هرا به کد وند و سکه ده هرا اسم و اسم
کنند هر که اندر آن نیشن بانک خواهد کرد باج

هرا اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم
از او گیرند ازش باج فراز گیرند ازش طرف

و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم
فرهتیار رفتن ازش ازش از سه برسم اندر

اسماء و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم
کنند ازش به سه

و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم
پاک به کردن اندر بخشیدن نه نینک از گوید به

س و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم
چهار گوید ازش گاه کل شاید شاید

کد و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم
آن به پاک بوید بهت که ایون گوید بهت

و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم
نینک این پس گفت بوید که نشر شاید

و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم
که سر چهار ایستد و شاید که او گاه

و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم
این اندر سر و سر ایستد بهت از

و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم
به نیشن سر بهت که ایون گوید

و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم
بهت به یک فراز کردن نیشن سر به

و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم و اسم
کردن تا سرش درون خورید که نه پاک به

ایه اسرا اسرید ا فکرید لکسرید فکرید اا ه دهیم اسلعه فکرید

یاچ کرفتن و سرش بیرون پشت بن این برسم
 بهیمید اسلعه فکرید ه ه ه اسرید اسرید اسرید ه اسلعه فکرید
 یا زور از هورخداو تا دهند

ه ه ه بهیمید اسرید ه ه اژ کد فکرید اا فکرید اسرید اسرید لکسرید
 از آن تا آن یشتن سه نادان یخته کرده سر

بهیمید ه واسرید و فکرید واسرید و فکرید ه بهیمید و فکرید ه اسرید
 ده اوستا چه این

لکسرید و فکرید بهیمید و فکرید اا لکسرید و فکرید ه ه لکسرید
 تر که یشتن کوید نه کر و یشتن چه نه

دهیمید و فکرید بهیمید ه لکسرید و فکرید بهیمید و فکرید بهیمید
 دزید برسم فرود و برسمان نه نادان که

لکسرید و فکرید بهیمید اژ بهیمید ه دهیمید اسلعه فکرید ه
 نه نهیمید نه شاید تا که چه این برسم

اا لکسرید بهیمید بهیمید لکسرید اسرید و فکرید بهیمید و فکرید
 به روید که بهیمید این کم اندر بیرون

بهیمید اا لکسرید بهیمید بهیمید ه دهیمید اسلعه فکرید ه
 که زیاده باز که چه این برسم

اا لکسرید بهیمید و فکرید بهیمید اا لکسرید بهیمید اا لکسرید
 به روید که کم اندر بیرون که زیاده این به گذشتن

بهیمید بهیمید اسرید اا لکسرید بهیمید بهیمید اا لکسرید
 که تا به کرفتن که چه و مان بهت که بیرون

اا لکسرید بهیمید بهیمید اا لکسرید بهیمید اا لکسرید
 کوید بهت بهت بیرون چون به سرش درون چه باز

اا لکسرید بهیمید اا لکسرید بهیمید بهیمید بهیمید اا لکسرید
 کوید بیرون چون به نه دیگر اوستا چه سرش درون

[illegible]

[illegible]

سودا (سودا) سودا . اب (اب) سودا سودا سودا . سودا سودا .
 پور فرد . گفت دادن شستن .
 اش خفند

سودا سودا . سودا سودا سودا سودا سودا . سودا سودا .
 دادن یا گردیدن ارزش . این بهم

سودا . سودا سودا سودا سودا سودا . سودا سودا سودا .
 این اور و رام اندر دادن او کشید .

کد سودا . ائت سودا سودا سودا . ائت سودا سودا سودا .
 ان اسم بریر این تاک فراز او آتش بردن ارزش .
 ان سودا سودا سودا سودا سودا . سودا سودا سودا .
 باغ فراز گرفتن ارزش . ان چار

سودا سودا . سودا سودا سودا سودا . سودا سودا سودا .
 سودا سودا سودا سودا سودا . سودا سودا سودا .

سودا سودا سودا سودا سودا . سودا سودا سودا . سودا سودا .
 سودا سودا سودا سودا سودا . سودا سودا سودا .
 سودا سودا سودا سودا سودا . سودا سودا سودا .

سودا سودا سودا سودا سودا . سودا سودا سودا . سودا سودا .
 ان خوش برسم زود آتش شگافتن .

سودا سودا سودا سودا سودا . سودا سودا سودا . سودا سودا .
 سودا سودا سودا سودا سودا . سودا سودا سودا .

سودا سودا سودا سودا سودا . سودا سودا سودا . سودا سودا .
 سودا سودا سودا سودا سودا . سودا سودا سودا .

سودا سودا سودا سودا سودا . سودا سودا سودا . سودا سودا .
 سودا سودا سودا سودا سودا . سودا سودا سودا .

سودا سودا سودا سودا سودا . سودا سودا سودا . سودا سودا .
 سودا سودا سودا سودا سودا . سودا سودا سودا .

سید مراد که در این شهر هزاران مرد و ...
 همه آبان نه روشن که گوید این از ...
 عود و ... و ... و ... و ... و ...

این زور ...
 و ... و ... و ... و ... و ...
 برسم زور ...

و در ...
 هزاران ...
 هزاره ...

سید مراد و ...
 این تار کم یا ...
 این ...
 ...
 ...

...
 که او ...
 ...

...
 ...
 ...

...
 از ...
 ...

...
 ...
 ...

...
 ...
 ...

...
 از او ...
 ...

...
 ...
 ...

...

سندسرا که در سیم سر به سیم که در کار که در سیم ۱۱
کسان نه شاید یا این که آن درون نه یزد
کرمه سندسرا که در سیم سیم سیم سیم سیم که در کار
زوتی کسان نه شاید پس که بیکان از آن درون
ایستاد سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
باج گیرند خوردن خورد و شاید که فراهم خرید
۱۶ که در سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
چیز از آن یزدن رسید سر کردن نه شاید ازش
ایستاد سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
باج او گرفتن چه به این استوان بود بود که
۱۷ که در سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
بکان یزدن یزدن سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
۱۸ که در سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
چون و سپرد به سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
ایستاد سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
به این باج فراز گیرید به سر به گرفتن به آن
۱۹ که در سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
که او که یزدن گفت اش از یزدن گفت بود چه او
۲۰ که در سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
از آن نه گرفتن یزدن که ایون کوید این آنچه او گرفتن
۲۱ که در سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
چه او از یزدن گفت بود نه به شستن یزدن
۲۲ که در سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
آن که خنوس از آن جای چه سیم سیم سیم سیم سیم
۲۳ که در سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
یزدن این یزدن شاید گرفتن که روز آن جای روز

۴
ازو
نور
اسهل
نور

۵

۱۰

سیم هسوس اسرار . سسلا . ره سسلا اسرار
 که باپیکان کند صاحب خراج کرد
 ۱۰۰ . سسلا سسلا سسلا سسلا سسلا سسلا
 چ این یا آتش خانه دیدن یکبارگی چون
 سسلا سسلا سسلا سسلا سسلا سسلا
 آتش یک یا دیگر هست که دیدن گوید این
 سیم هسوس اسرار سسلا سسلا . سسلا . سسلا سسلا سسلا
 که باپیکان کند آتش با همه
 سسلا سسلا سسلا سسلا سسلا سسلا
 یا سسلا که آرد خردا آتش این
 واند سسلا سسلا سسلا سسلا سسلا سسلا
 هر سه کرد بوید این آتش جابر نشاید
 اسرار سسلا سسلا سسلا سسلا سسلا سسلا
 کردن دستور گفت آن پرکرد او کرد دستور
 ۱۰۰۰۰ که فکد اسرار سسلا سسلا سسلا سسلا
 گفت آن کره او کرد که چه کرده رسید ایستد
 سسلا سسلا سسلا سسلا سسلا سسلا
 او شان آن پرکرد پش کرد دیگر هر آتش این
 سسلا سسلا سسلا سسلا سسلا سسلا
 و نان و پوریو دکیان خشنم کردند ایستد که
 ۱۰۰۰۰ سسلا سسلا سسلا سسلا سسلا سسلا
 چ خانه خویش که یک آتش هورفرد
 سسلا سسلا سسلا سسلا سسلا سسلا
 که دو آتش هورفرد
 سسلا سسلا سسلا سسلا سسلا سسلا
 که دو آتش هورفرد

سسلا
 ۵۰
 سسلا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ه یخه . سر مستخدمند هسار سید دم دد ساع . ممد دند . سر د (سارو) .

آب هور فرد داد نو صاحبان

سید (سرو) . ساج . دیا . دیا . اژ سوند ایه اسرار

صاحب خنود یزیشن نیایش خنود سوهور تا اوش باج گرفتن

د (سند) . دم سکه دین . سید (سارو) . سید (سرو) . داسوید

صاحبان صاحب ده

سید (سرو) . داسوید . سید (سرو) . سید (سرو) . داسوید

یزیشن نیایش هر یزیشن نیک

د (سند) . داسوید . سید (سرو) . سید (سرو) . داسوید

یزیشن یار یزیشن

هید . کله . سارو . سید (سرو) .

آب اندر کردن اشوان

ه سارو . سارو . سارو . سارو . سارو .

پاک بند این اندر کردن

سارو . سارو . سارو . سارو . سارو .

سارو . سارو . سارو . سارو . سارو .

سارو . سارو . سارو . سارو . سارو .

داشتن برزور اندر راه این

سارو . سارو . سارو . سارو . سارو .

اوتش سارو آن جابر که

سارو . سارو . سارو . سارو . سارو .

سارو . سارو . سارو . سارو . سارو .

سارو . سارو . سارو . سارو . سارو .

دیگر باج گرفتن سردار برزور او گرفتن

سهم را از سهم اول سهم سه قسط است از سهم اول سهم
که به برید تا که سهم آب به روید سهم
سهم دوم سهم اول سهم دوم سهم اول سهم دوم سهم اول سهم
که نه پاک به برید ارزش
۵ سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم
با گفتن که از سهم آب به روید ارزش به
از سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم
باز گرفتن دستور گفت که چیز
۶ سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم
این به زور آب اندر روید شاید که او سست
نوا سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم
ایستد ارزش اندر نه شاید است که بدون گوید این
از سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم
به که او پس اندر سوختد تا سهم آب رده
سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم
شاید خنجر چیز نه شاید یک بهج اند به یک
سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم
بند سینه شاید یک بند سینه بهج اند
۷ سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم
با خنجر شاید که سینه ایستد بند
۸ سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم
او او اندر لید نه شاید است که آید گوید این
۹ سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم
است تا گوید به برید که او سهم شاید به
۱۰ سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم اول سهم
شاید که سینه ایستد به
اما او سست
او کار

ایا و سکا اسرار ای که مهر بر محرابش بستم که شد بر محرابش
 او کار کند یا ستن کردن
 فکر سرایش که ایا و سکا اکرام بستم بر محرابش که مهر او شد
 یستن آن او پل روید نیز جد تر یستن دار ده
 بر مهر سرهای بستم فکر سرایش که ایا و سکا اکرام بستم
 گفت هست که یستن آن او پل روید که
 که بر محرابش بواهم او بستم ایا بر محرابش بستم بر محرابش
 ستن ایستد نیز ان ستن که شد به
 که بر محرابش بستم که مهر بر محرابش را که کند بستم که مهر
 به یا ستن به شب که بر
 سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر
 این تار یک دو تار اندر آورید او تار یک چیدن
 بستم بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر
 که پاک از چاه ستن تا آب آن
 بر محرابش بستم او بستم بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر
 دید نشاید از شن او تار که گفتن
 سکا را . و در کمالش . ایا و سکا را و او سر
 پس
 بر سر او بر او و او بستم را و او بر او بر او بر او بر او
 برید چون به که بر از توان به ایستد
 بستم . بستم بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر
 نشاید که نه پاک اندر اندازه که نه پاک
 را بر اکرام بستم بستم بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر
 برید نشاید که
 و سکا (شیرین) بر سر . بستم که را بر سر بر سر بر سر
 نشاید آن از به گوته کرده

به گفت مردم سرورم سرورم که در دستم است و این را مردم سرورم
 دستور گفت بهت : این را شاید
 سرورم در دستم که در این است و این را مردم سرورم
 آن که زیاده
 و این را مردم سرورم که در دستم است و این را مردم سرورم
 فراموش کردن تا چه همه کار شاید که او
 این را مردم سرورم که در دستم است و این را مردم سرورم
 درس اندر که از یاد او ایستد شاید
 این را مردم سرورم که در دستم است و این را مردم سرورم
 که میزد ایستد شاید دستور گفت
 سرورم که در دستم است و این را مردم سرورم
 این آن شاید از پاک آید ایستد آن
 در دستم که در دستم است و این را مردم سرورم
 شاید از پاک آنچه آن خود شاید تا
 این را مردم سرورم که در دستم است و این را مردم سرورم
 نه پاک به برید این چون زمان من زمانم این چیز
 سرورم که در دستم است و این را مردم سرورم
 این به یار بر رسیدن شکند این بخت او آب
 این را مردم سرورم که در دستم است و این را مردم سرورم
 اندر به پاک برید یا به هم نه روشن به
 این را مردم سرورم که در دستم است و این را مردم سرورم
 ظاهر تا مرد بود چه مرد بود
 این را مردم سرورم که در دستم است و این را مردم سرورم
 گفت آب به که یار اند یا کرده
 این را مردم سرورم که در دستم است و این را مردم سرورم
 تا که به روید این پاک دست که دیکت
 قوتند

سید که در آن روز ۱۱ کرم و یک توایم ۱۱۶ ۱۶ کد فلک
 گاه رفتن به زوتی پشت ایستد که از آن درون
 او اسیران سرانجام اسیران سید ۱۱۶ ۱۶ کد سید که در آن
 باج گیرید خوشن خورید نشاید آن که نه پشت
 توایم ۱۱۶ ۱۶ کد و سید ۱۱۶ ۱۶ کد ۱۱۶ ۱۶ کد
 ایستد نه شاید هست که بدون گوید هست پرسم
 ۵ ۱۱۶ ۱۶ کد و سید ۱۱۶ ۱۶ کد ۱۱۶ ۱۶ کد
 نیز اندر آن گاه چشید بستید به دیگر گاه به
 ۱۱۶ ۱۶ کد توایم ۱۱۶ ۱۶ کد و سید ۱۱۶ ۱۶ کد
 او که پشت ایستد نه شاید و دستور گفت به
 سید که در آن روز ۱۱ کرم و یک توایم ۱۱۶ ۱۶ کد
 خاز یا ما زن او نیز که رفتن نه پشت ایستد
 ۱۱۶ ۱۶ کد سید سرانجام و سید سرانجام و سید سرانجام
 اندر آن هنگام خوردن کم خوردن کدام از اوزیرین
 سید ۱۱۶ ۱۶ کد سید سرانجام و سید سرانجام و سید سرانجام
 گاه او را سردار فراز رسید از کدام
 ۱۱۶ ۱۶ کد سید سرانجام و سید سرانجام و سید سرانجام
 به اوزیرین گاه رد خواندن فراز رسید بنی
 ۱۱۶ ۱۶ کد و سید سرانجام و سید سرانجام و سید سرانجام
 نیز اوزیرین چه هنگام کردن از
 ۱۱۶ ۱۶ کد و سید سرانجام و سید سرانجام و سید سرانجام
 میان اوزیرین به فرزند
 ۱۱۶ ۱۶ کد و سید سرانجام و سید سرانجام و سید سرانجام
 سید از میان اوزیرین به فرزند
 ۱۱۶ ۱۶ کد و سید سرانجام و سید سرانجام و سید سرانجام
 سید به میان اوزیرین به فرزند
 ۱۱۶ ۱۶ کد و سید سرانجام و سید سرانجام و سید سرانجام
 سید به میان اوزیرین به فرزند

سوارانم سیه کز آنکه رودا و سوارانم آینه‌ها را که در سوارانم
 رود یعنی که رود به کاه خوش خوردن نه شاید
 و آن که سوارانم سوارانم و سوارانم و سوارانم
 به آن چهار چون که

سوارانم آینه‌ها را که سوارانم آینه‌ها را که سوارانم
 فراموش خورد آتش به خوردن آتش پس چند
 سوارانم سوارانم سوارانم سوارانم سوارانم
 ده شاید او را زدن آتش آن سه و ده

سوارانم سوارانم سوارانم سوارانم سوارانم
 اندر کرد اندر کردن بهت که هر پشت این گوید
 سوارانم سوارانم سوارانم سوارانم سوارانم
 که او اندر کشد چیز این از آن رسید رانند
 که سوارانم سوارانم سوارانم سوارانم سوارانم
 نه شاید این آتش شب او او رات اندر آید

و آن سوارانم سوارانم سوارانم سوارانم سوارانم
 هر جای که رسید ایستد آتش بسم چه پشت
 سوارانم سوارانم سوارانم سوارانم سوارانم
 ظاهر کردن آتش آتش آتش

سوارانم سوارانم سوارانم سوارانم سوارانم
 ایستد که به بازه این شاید گفتن آتش زور
 سوارانم سوارانم سوارانم سوارانم سوارانم
 همه اندر او آب ریختن آتش سر به کردن

سوارانم سوارانم سوارانم سوارانم سوارانم
 باز آمدن آتش آتش آتش آتش آتش
 او سوارانم سوارانم سوارانم سوارانم سوارانم
 او کاه زودان او زودان آتش آتش باز

هفت یوسرو اول لیسوس هفت یوسرو لیسوس یوسرو
 زرش دیگر او نه زرش بهره آبان باز گذاشتن

کد ۱۴۱۴ ث یوسرو هفت یوسرو ث یوسرو کد اول هفت یوسرو
 زور که از دو یک این شاید دادن آن او آب دادن

• هفت یوسرو ۱۴ ث یوسرو هفت یوسرو یوسرو یوسرو
 یوشن که از دو یک این سر شاید کردن آن

یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو
 آتش کردن هست این به یک که هجایت تا چه

۵ یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو
 دیگر هجایت و دوازده هجایت هر دو شاید کردن

۱۴ یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو
 آتش اوشان مارشان دوازده هجایت یک شاید

۱۴ یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو
 کوبد چ آن زور بهره اندر آب ریختن دیگر

اول لیسوس یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو
 او راندن بهره دیگر گذاشتن چ یزدان بزرگ

یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو
 دوازده هجایت هر این آب یوشن این بار

۱۰ یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو
 خراج گفتن هست که هر شک این کوبید

• یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو
 یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو

یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو
 کرام ایودیسوسیم از که به ایودیسوسیم

۱۴ یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو یوسرو
 را خواندن فرزند رسید یغی یوشن ایودیسوسیم

سرمه مهر دخت که سرش بود ز او سر دخت اسرار و اسرار
 است اگر آن آتش کند

الکسیر اسرار و سر دخت اسرار و سر دخت اسرار
 بسج او کند آتش نه کردن است که ایرون

مزارت سر دخت اسرار و سر دخت اسرار و سر دخت اسرار
 کرد این او کند آتش پس نیز سر دخت کردن

• سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت
 آن

۵ سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت
 که آن فرزند کند یک

مزارت سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت
 دیک باز افروزی نشاید که به او یک کند

سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت
 یک و دیگر برید نشاید دستور گفت است

سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت
 که به او سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت

سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت
 که داد

۱۰ سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت
 که داد

سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت
 که داد

سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت
 که داد

سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت سر دخت
 که داد

همه را از آن سینه بکنند و در میان او و او کام نبرد است و این
شمرند ^{بینه} ^{اوستان} ^چ ^{داد} ^{نور} ^{این} ^{کنند}
سینه بکنند و در آن سینه بکنند و در آن سینه بکنند
نه داد درون است نه داد درون
سینه بکنند و در آن سینه بکنند و در آن سینه بکنند
است بینه نشان تان است از نشان سحر است در
در آن سینه بکنند و در آن سینه بکنند و در آن سینه بکنند
سحر است در آن سینه بکنند و در آن سینه بکنند و در آن سینه بکنند

همه را از آن سینه بکنند و در آن سینه بکنند و در آن سینه بکنند
آن داد درون خوار شدن را بپوشان
سینه بکنند و در آن سینه بکنند و در آن سینه بکنند
نقند بینه تا خانه بپوشان خوار شمرند او نشان
و در آن سینه بکنند و در آن سینه بکنند و در آن سینه بکنند
فرار شمرند است او نشان بینه که نشان کهنار
در آن سینه بکنند و در آن سینه بکنند و در آن سینه بکنند
بپوشان او نشان است در آن سینه بکنند و در آن سینه بکنند
در آن سینه بکنند و در آن سینه بکنند و در آن سینه بکنند
در خواندن که در خواندن

همه را از آن سینه بکنند و در آن سینه بکنند و در آن سینه بکنند
او نشان را خواندن را کهنار نه بپوشان او نشان
که در آن سینه بکنند و در آن سینه بکنند و در آن سینه بکنند
آن در خواندن را کهنار نه بپوشان او نشان در
و در آن سینه بکنند و در آن سینه بکنند و در آن سینه بکنند
خواندن بینه نشان پاوه خوار نه کر نشان
و در آن سینه بکنند و در آن سینه بکنند و در آن سینه بکنند
او فرار شمرند

همه را از آن سینه بکنند و در آن سینه بکنند و در آن سینه بکنند
او فرار شمرند

هـ سر سوسوید لید سوسوید راند سر سوسوید سیه اژ
 بر خوشه راند ایدون اوقیند کر
 هـ اید سوسوید سیه سوسوید سیه سوسوید
 خانه زیاده یاد فرزند شمردن اوشان
 هـ اید سوسوید سوسوید سوسوید سوسوید سوسوید لید
 فرزند شمردن اوشان کینه شان از کهنار نه
 دگر سوسوید سوسوید سوسوید سوسوید سوسوید
 پیرید بویید اوشان او بن اوشان
 هـ سوسوید سوسوید سوسوید سوسوید سوسوید
 رد خواندن رد خواندن آفرید
 اید سوسوید سوسوید سوسوید سوسوید سوسوید
 اوشان رد خواندن کهنار نه یشتن
 لید سوسوید سوسوید سوسوید سوسوید سوسوید
 را اوشان رد خواندن آفرید ننه شان پاده فراد
 هـ سوسوید سوسوید سوسوید سوسوید سوسوید
 او کرشن کرام کوش رد
 سوسوید سوسوید سوسوید سوسوید سوسوید
 کرام کوش رد کهنار بویید کر
 هـ سوسوید سوسوید سوسوید سوسوید سوسوید
 اوشان خوش کر تاربی کر پیر
 هـ سوسوید سوسوید سوسوید سوسوید سوسوید
 بچ اوشان خوش بر میتر اوشان
 هـ سوسوید سوسوید سوسوید سوسوید سوسوید
 از نمایرکان پیشیدکان پیشیدکان بچ
 هـ سوسوید سوسوید سوسوید سوسوید سوسوید
 پیر یافتن کر تاخویر
 سوسوید

سکون هم اسر من سس یسند (دند دیت) (سوم دیت) . سرت ۱۶

۱۶ سرت ماس اسر سرت ۱۶ سرت اسر ام سرت ۱۶

۱۶ سرت سس اسر ۱۶ سرت ۱۶ سرت سس اسر ۱۶ سرت ۱۶

۱۶ سرت سس اسر ۱۶ سرت ۱۶ سرت سس اسر ۱۶ سرت ۱۶

۱۶ سرت سس اسر ۱۶ سرت ۱۶ سرت سس اسر ۱۶ سرت ۱۶

۱۶ سرت سس اسر ۱۶ سرت ۱۶ سرت سس اسر ۱۶ سرت ۱۶

۱۶ سرت سس اسر ۱۶ سرت ۱۶ سرت سس اسر ۱۶ سرت ۱۶

۱۶ سرت سس اسر ۱۶ سرت ۱۶ سرت سس اسر ۱۶ سرت ۱۶

۱۶ سرت سس اسر ۱۶ سرت ۱۶ سرت سس اسر ۱۶ سرت ۱۶

۱۶ سرت سس اسر ۱۶ سرت ۱۶ سرت سس اسر ۱۶ سرت ۱۶

۱۶ سرت سس اسر ۱۶ سرت ۱۶ سرت سس اسر ۱۶ سرت ۱۶

۱۶ سرت سس اسر ۱۶ سرت ۱۶ سرت سس اسر ۱۶ سرت ۱۶

۱۶ سرت سس اسر ۱۶ سرت ۱۶ سرت سس اسر ۱۶ سرت ۱۶

۱۶ سرت سس اسر ۱۶ سرت ۱۶ سرت سس اسر ۱۶ سرت ۱۶

راند سرلاژ کزو وینا لکم هراژ سرب سزو رندا
 خرد کار نیت کوید این یک بار
 مقمرا ل سرب رها هر سبک لکم سزاژ اژ راند انمرا
 ستور این پ از اشو دار دهید تا به خرم
 انمرا انمرا وینا لکم هراژ سرب مقمرا ل سزو
 خوردن کار نیت که کوید این یک
 هر سزاژ راند انمرا اژ سرب راند سزاژ لکم
 روز دهید به خرد یا به دهید که اندر
 که هر راند انمرا انمرا سرب راند سزاژ انمرا سرب
 آن روز به خرد یا به دهید زیاده همه
 لکم سرب سرب سرب سرب سرب سرب سرب سرب
 باز رسید هت که ایدون کوید این که دهید
 اژ سرب لکم سرب سرب سرب سرب سرب سرب
 تا همه باز رسید
 انمرا راند سرب سرب سرب سرب سرب سرب
 نه ریت حکم نه پیش بیمار
 هر سرب سرب لکم لکم لکم لکم لکم لکم
 که آن ریت که زخم اینچنین نه آن
 انمرا هر سرب لکم و اسوبه سرب لکم لکم
 ناتوان توان نه حکم ریت
 سرب سرب سرب سرب سرب سرب سرب سرب
 نه بیمار نه ریت نه ناتوان به
 انمرا راند سرب سرب سرب سرب سرب سرب
 حکم نه بیمار نه ریت نه ناتوان نه رستاور
 سرب سرب لکم سرب سرب سرب سرب سرب سرب
 هم نین او مردن همه نیک رویت ایستد حکم هت
 لکم سرب

سهم وید لکسو سید سه مهر و سسکو لکم و لکم

که در زخم این نه اندازه پهلوی نیت فریب

اگر کرد مهر و سسکو او را سید و سسکو سهم

به زور آتش تا به مهر سکار شاید که

لکم سید سه سسکو سهم او اکسکو اید سهم سهم لکم

زخم این نه پهلوی ایون و تاتوان چه یا دار را

لکم مهر و سسکو او او او اکسکو مهر و سسکو او لکم

نه خراج کشتن تاتوانی اندازه این که نه

او او مهر و سسکو مهر لکم لکم مهر و سسکو او او او

کشت گفت ارزش پیه بریرن به به

هکسکو او لکم و سسکو او لکم مهر و سسکو او او او

مهر و پیدر تا او نه خراج کشت چه

مهر او او مهر و سسکو مهر و سسکو لکم لکم او او

او او کشتن یک زود کانی نیت چه

کرسکو مهر و سسکو او لکم مهر و سسکو مهر و سسکو او او او

زور آتش او نه شاید یک چه دو یا دو به

مهر و کسکو او او او او او او کسکو مهر و سسکو او او او

یک نه یا ماه یا ماه نه نه هت که هستان

سید مهر و سسکو مهر و سسکو او او کسکو مهر و سسکو او لکم

این نه نه نه زور آتش آن نه

سهم مهر و سسکو مهر و سسکو او او او او او او او

شاید این بینی زود کانی کند یا نه اهم نه

لکم مهر و سسکو مهر و سسکو او او او او او او او

روشن که هت ایتید چیر از آن رسید

او او او او او او او او او او او او او او او او او

کشتن نه شاید از آن فراز او سبنا باز

سواران کرم بر سر د لوم . سواران لوم سواران
گرداشتن زود کن نیت که او زخم اینچنین
لید سواران سواران لید سواران سواران لید
نه شاید که او بر سر نیک رویت ایستد
سواران سواران سواران لید سواران سواران
شاید که او سواران سواران سواران
سواران سواران لید سواران سواران لید سواران
شاید که سواران سواران سواران
سواران ترات لید سواران لید سواران سواران
که شاید دستور گفت این که چشم او
سواران لید سواران . حکم سواران سواران
چپ نه شاید گرفتن در غن بن حکم
دست لید سواران سواران سواران سواران
شیر نه بخت
ه لید سواران لید سواران لید سواران لید سواران
حکم شیر و آنچه بخت آن نه بخت آن از آن
لید سواران لید سواران لید سواران لید سواران
فربه بچه آن از آن ناتوان حکم نه بخت
سواران سواران لید سواران سواران سواران سواران
بخت
ه سواران سواران لید سواران سواران لید سواران
نه بخت نه بخت نه بخت آن از آن فربه کوفند نه
ه لید سواران سواران لید سواران سواران لید سواران
از آن ناتوان این نه بخت نه بخت نه بخت
کشم

ه

۱۰

نرسو له هملسو . له سدراسدرا ددندم نرسو له سدراسدرا ددندم . نرسو له سدراسدرا ددندم .
جایر ظاهر زور دستر

نرسو له سدراسدرا ددندم نرسو له سدراسدرا ددندم .
گفت این چه کفتار روغن کاد ده

نرسو له سدراسدرا ددندم نرسو له سدراسدرا ددندم .
کرسفند آن زیاده

نرسو له سدراسدرا ددندم نرسو له سدراسدرا ددندم .
کرسفند آن زیاده

نرسو له سدراسدرا ددندم نرسو له سدراسدرا ددندم .
کرسفند آن زیاده

نرسو له سدراسدرا ددندم نرسو له سدراسدرا ددندم .
کرسفند آن زیاده

نرسو له سدراسدرا ددندم نرسو له سدراسدرا ددندم .
کرسفند آن زیاده

نرسو له سدراسدرا ددندم نرسو له سدراسدرا ددندم .
کرسفند آن زیاده

نرسو له سدراسدرا ددندم نرسو له سدراسدرا ددندم .
کرسفند آن زیاده

نرسو له سدراسدرا ددندم نرسو له سدراسدرا ددندم .
کرسفند آن زیاده

نرسو له سدراسدرا ددندم نرسو له سدراسدرا ددندم .
کرسفند آن زیاده

نرسو له سدراسدرا ددندم نرسو له سدراسدرا ددندم .
کرسفند آن زیاده

نرسو له سدراسدرا ددندم نرسو له سدراسدرا ددندم .
کرسفند آن زیاده

واند ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶
 بر چیر این خراج خرید دیگر نیز
 فکس ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶
 نیز آن مه هست جد اش جد دادستان
 ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶
 بود هست دستور به پخت تا خراج
 او ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶
 کشتن نیز که پخت ساخت استید پ درون
 که ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶
 نه شاید کشتن هست که ایدون گوید این که
 ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶
 نیز پخت نه شاید استید پ درون نه خراج
 ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶
 از این پخته که شستن از این جابر ظاهر
 ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶
 روز که کوفت پس برافراشته
 ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶
 روشن بر آتش
 ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶
 خورک ماه خانه که نیز پخت ساخت استید
 ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶
 پ درون خراج که پخت تا دت برید
 ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶
 آتش که دت برید ایدون برید
 ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶ ۶۲۶
 چون خانه خردش به نشاید دوش یا نرمان

که از راه اسرار و عیون رسد و سره فلک اسرار
 با فراز کند و چاشنی از هوم درون کیند
 بسیم بسیم بسیم بسیم بسیم بسیم بسیم بسیم
 نه شاید که او چیز این با فراز نهید
 بسیم بسیم بسیم بسیم بسیم بسیم بسیم بسیم
 خشن این با فراز کند چاشنی از هوم درون
 اسرار اسرار اسرار اسرار اسرار اسرار اسرار
 کیند ایدون برید چون که او چیز این نه یث
 ۵ اسرار اسرار اسرار اسرار اسرار اسرار اسرار
 برید ریتد زرش چاشنی از آن پیش کرد
 سره فلک اسرار اسرار اسرار اسرار اسرار اسرار
 بسته گرفتن سر حکم چرم
 و اسرار اسرار اسرار اسرار اسرار اسرار اسرار
 ویر حکم چرم پیش
 اسرار فلک اسرار اسرار اسرار اسرار اسرار اسرار
 جابر تن
 دانه اسرار اسرار اسرار اسرار اسرار اسرار اسرار
 طرف
 ۱۰ اسرار فلک اسرار اسرار اسرار اسرار اسرار اسرار
 طرف به سر کیم بنی او سر پای یث
 اسرار اسرار اسرار اسرار اسرار اسرار اسرار
 این بنی که به خوارتر و آرات آن شاید نرم
 اسرار اسرار اسرار اسرار اسرار اسرار اسرار
 نه نه نرم نه نه توان نه نه توان
 ۱۱ اسرار اسرار اسرار اسرار اسرار اسرار اسرار
 آن نرم مرد نه آن نرم مرد از آن فریب بچه از نه از آن

[illegible]

[illegible]

فکرسر ایست اما سر ایست و او ۱۶ ۱۶ سر سر است اما کد
 یستن او بوید کرفه از این کهنار آن
 سر سر است استر ایست سر و او ۱۶ سر ایست و او ۱۶ سر و او
 کهنار کند یکبار یک بوید هر یک یک
 اما سر ایست سر ۱۶ سر ۱۶ سر ۱۶ سر ۱۶ سر ۱۶ سر ۱۶ سر
 او بوید است که ایرون کوید این که نیز یک او
 سر سر است سر ۱۶ سر ۱۶ سر ۱۶ سر ۱۶ سر ۱۶ سر ۱۶ سر
 خنیه این به کند نیز او بوید کهنار
 سر و او ۱۶ سر ۱۶ سر ۱۶ سر ۱۶ سر ۱۶ سر ۱۶ سر
 یث کرفه نه یث کناه ساختن کرفه نه ساخت
 است است ۱۶ سر ۱۶ سر ۱۶ سر ۱۶ سر ۱۶ سر ۱۶ سر
 کناه شنیدن کرفه نه شنیدن کناه یستن
 سر سر است سر سر است سر سر است سر سر است سر سر است
 هزار میش کرفه نه یث
 سر سر است سر سر است سر سر است سر سر است سر سر است
 ساخت هزار میش نه ساخت
 سر سر است سر سر است سر سر است سر سر است سر سر است
 خوردن نه خوردن کاه کرفه نه
 و او ۱۶ سر ۱۶ سر ۱۶ سر ۱۶ سر ۱۶ سر ۱۶ سر
 کرد بستید آنچه خوارتر و نه بوید حکم پیش
 سر سر است سر سر است سر سر است سر سر است سر سر است
 سردار کناه و کرفه دیگر پرینر شاید کردن
 کدوم سر سر است سر سر است سر سر است سر سر است سر سر است
 آنچه پرینر آرای خوارتر خراج به همدستان
 و او ۱۶ سر ۱۶ سر ۱۶ سر ۱۶ سر ۱۶ سر ۱۶ سر
 کردن خراج است که ایرون کوید است

سر سر است
 خوارتر

سرد سپهر ارم سپه سرو مراد ۱۹ فکر سرا ۰ کیم سپه ۰ واسد
 این رسید بنی یک دیگر او نیرم ک یا
 سپه سپه ۰ نداد و سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه
 او شان دیگر دار دید یا

الهم یسرا کعبه الهم کعبه ۱۱۱ و سپهر سپه سپهر ۱۶ ۱۶
 او شان دیگر او دیگر چه کهنار دید این از
 سپهر سپه ۱۱۱ و سپهر سپه سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر
 او شان ظاهر درون سرورش که حد آذو سبایت رتجو ویرزد

سپهر سپه ۱۱۱ و سپهر سپه سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر
 رش درون سرورش به یزشن زو مان زو مان به

سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر
 یزشن که نیز راسپه نیزه نیز شاید زود آن سراب

کد سپه ۰ سپهر سپه ۱۱۱ و سپهر سپه سپهر سپهر سپهر سپهر
 آن هند خوردن چون که او فراهم رسید او شان

سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر
 راسپه او آن هند خوردن بنی که شان کار اند

فکر سپهر ۱۱۱ و سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر
 یشتن به پیدار مایند از شان به سر به گفتن آفرین

سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر
 این هند چیز را گفتن و دادن سرورش نو ناور رتجو ویرزد

سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر
 خانه دمان و خانه آشن فروردی گان سرورش

سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر
 درون سرورش

سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر
 چه کار دارید خشنم سرورش رتجو

لادد سپهر سپهر

له ره په سپهره سپهره ۱۱۱ سپهره سپهره ۱۱۱ سپهره ۱۱۱
 رد خواندن په کهنه بهت که ایدون کوید
 سپهره سپهره سپهره ۱۱۱ سپهره سپهره ۱۱۱ سپهره ۱۱۱
 این بهت که او که بر برسم او بهرند نیغ
 له ۱۱۱ سپهره سپهره سپهره ۱۱۱ سپهره ۱۱۱ سپهره ۱۱۱
 په درون سرورش فراز نهید ایدون په رد خواندن
 سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره
 باری درون که یزند که یا هم پیرند
 د سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره
 که یزند یا فراز هم بردن رفتن
 سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره
 هم بهرند این کوید این یک په دیگر او یزند که
 سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره
 نه ورزید یا بر
 سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره
 آفرید نه به نهید نیغ که
 سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره
 نیغ کرده یا نه دوشان که یا دوشان
 سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره
 دیگر اویر دادن دهد یا
 سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره
 دوشان آن این په دوشن دهد نیغ از این
 سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره
 او آن دهد دوازده بهمانیت رو بلند یزند
 سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره
 درون په سر به یشتن برسم اوستا
 سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره
 سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره سپهره

- دهنه و فکرا سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او
 رشت درون چون سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او
 سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او
 ارزش بر بلند نهادن زوتان رشتن اندر آن گاه
 فکرا سحر او اژ کد سحر او اژ کد سحر او اژ کد سحر او اژ کد سحر او
 رشتن تا آن گاه به روید کر یزید نه شاید
 واند سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او
 بر چه دوازده بهمانست رد بلند چه زوتی رشت
 نوا سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او
 ایستد یا یا اویر بنه کر رشت ایستد کر آن
 اس سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او
 باج گیرند خوردن خورید نشاید کر این
 لهر او لهر او لهر او لهر او لهر او لهر او لهر او لهر او
 رد بلند به چید اش دوازده بهمانست این درون
 سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او
 این پذیرفت بود این را چه یک بهمانست ز
 لهر او سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او
 به ظاهر و سپرد درون به سر مانتر سفند دستور گفت
 سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او
 بهت و سپرد درون این پذیرید بود بهت
 اژ سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او
 تا این چه و سپرد ام رشتن درون او رشتن کر
 به کد سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او
 اندر آن گاه دوازده بهمانست رد بلند چه زوتی رشت
 نوا سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او سحر او
 ایستد آن درون رشت ایستد آن درون نه
 یا یا او

مستم نوام اام واد س سسمو سسم سسم
یشت ایستد چ هر س ظاهر همدادستان برید

سسم سسم سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو
هرت یغی کرسفند چ یک بارکی چ بازار درون فراز

سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو
سخت آن درون کر نه نیزید نشید کر

سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو
اوشان نزدیشان میرندان

سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو
اوشان کر میرد سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو

سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو
کر از اوشان میرندان کر هم رد چ

سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو
پیشکان از اوشان میرد سجم داور

سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو
حیر این از کهنار برید دور

سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو
سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو

سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو
ظاهر برید

سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو
چین بر خواهد آن آوختن

سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو
دیگر هرکس دنیا خارشند بر

سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو سسمو
مرد

کد
آن
هرکس

کد و مرسوله به سرای ستم سهراد زان حکم ارم بران و مرام
ان برکس احوی استمند به برید در
سهم سوسو سوزد سهم انیس بره . سکه ره دس سهم
که ظاهر دستور که دکان دوز برور پیش که او
۱۴ سهم ستم سوزد سهم ستم سوزد سهم ستم سوزد
چیز کهنار اندر داشتن جد از حکم
۱۵ سهم ره دس سهم سوزد سهم سوزد سهم سوزد
رد پیش سردار به هم خراج ستم که او
۱۶ سهم سوزد سهم سوزد سهم سوزد سهم سوزد
سید به دس سهم سوزد سهم سوزد سهم سوزد
که دستور که مرد به دین خورد هم
۱۷ سهم سوزد سهم سوزد سهم سوزد سهم سوزد
اوشان شیه زور برید پخت
۱۸ سهم سوزد سهم سوزد سهم سوزد سهم سوزد
که دو مرد به است هم
۱۹ سهم سوزد سهم سوزد سهم سوزد سهم سوزد
هم نیز هم ظاهر هم آن اوشان شوکر
۲۰ سهم سوزد سهم سوزد سهم سوزد سهم سوزد
زور این برید هم بخت
۲۱ سهم سوزد سهم سوزد سهم سوزد سهم سوزد
هم خوردن راه به خوردن جد
۲۲ سهم سوزد سهم سوزد سهم سوزد سهم سوزد
بر اوشان شوکر زور
۲۳ سهم سوزد سهم سوزد سهم سوزد سهم سوزد
برید بخت جد اوشان آن شوکر

به دوش
همین داشتن

اَلَا اِنَّمَا اَنْتَ اِلَهٌ اَحَدٌ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ

او بر بریدن که به بریدن که به بریدن

سُبْحَانَكَ اَللّٰهُمَّ اِنَّمَا اَنْتَ اِلَهٌ اَحَدٌ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ

آتش بن به بریدن ارزش پاک بند این بر

اَللّٰهُمَّ اِنَّمَا اَنْتَ اِلَهٌ اَحَدٌ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ

فرود گذاشتن ارزش به رسم این

اَللّٰهُمَّ اِنَّمَا اَنْتَ اِلَهٌ اَحَدٌ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ

تاک پاک یا کردن از طرف رات به نهادن

اَللّٰهُمَّ اِنَّمَا اَنْتَ اِلَهٌ اَحَدٌ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ

هست که از آن بند گوید به گذاشتن خوب به

اَللّٰهُمَّ اِنَّمَا اَنْتَ اِلَهٌ اَحَدٌ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ

خوابش به که که او شان

اَللّٰهُمَّ اِنَّمَا اَنْتَ اِلَهٌ اَحَدٌ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ

آتش زور او پیش ایستد آن گفتن

اَللّٰهُمَّ اِنَّمَا اَنْتَ اِلَهٌ اَحَدٌ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ

که آتش گاه شنید فرزند او آتش برید

اَللّٰهُمَّ اِنَّمَا اَنْتَ اِلَهٌ اَحَدٌ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ

که نه پاک بود فرزند بریدن آتش

اَللّٰهُمَّ اِنَّمَا اَنْتَ اِلَهٌ اَحَدٌ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ

بهرام جدتر نیت که برید کوفت گشت

اَللّٰهُمَّ اِنَّمَا اَنْتَ اِلَهٌ اَحَدٌ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ

که داد زور او دید که نه بریدن

اَللّٰهُمَّ اِنَّمَا اَنْتَ اِلَهٌ اَحَدٌ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ

که نه کشتن نه کشتن این بنجه که

اَللّٰهُمَّ اِنَّمَا اَنْتَ اِلَهٌ اَحَدٌ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ

زور دادن یا نه هم نه روشن دستور گفت هست

اَللّٰهُمَّ اِنَّمَا اَنْتَ اِلَهٌ اَحَدٌ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ

کذاختن

۵

۱۰

سید یحیی سید یحیی سید یحیی سید یحیی سید یحیی
 بر کر بر کر بر کر بر کر بر کر

هم که نه بریدن که نه کشت - کشتن
 اللهم والله کما یستلهم اللهم الله
 که کشت زور نه دادن که

نیت آن پیش کر چه کار زور چه ایستد

[illegible]

نشد که یک همت کرد نه به سکار زور استند

لکھنؤ، ۱۱ مارچ ۱۹۱۱ء

شاید که یک مکرر مفت که بهیچ سحر

اکرم امام نواب احمد سکندری صاحب ۱۱۱۱

زور ایستد نه شاو به کوفند حوان

سید محمد بن علی بن ابی طالب

او کندن از کوفتن او کندن از

فصل اول در بیان احوال و حال

راست کوفته او کندن از آن حای ظاہر راست

وہ سب کے سب دیکھتے ہیں ۔ ۱۵ و احصاء فیہم کرام ۱۶ لہم ا۱۱ ا۱۲ ا۱۳ ا۱۴

از ظرف راست زور اوکنند که

کسر یک اینم و سه صد و نوا و یک دهم که هم و سه صد و یک

باز کردن سر کنون او زور او کندن بر او آتش

عمر بن الخطاب رضي الله عنه

زندگی

مقام اسکندر کبیر و تمام مقامات ۱۴ آید و آن مقامات

سکنندید بلند زخم بودید ارزش او ارزش اول ارزش

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله

پای پیش هر دو چه بر باز نهادن آن ارزش آن

سید که در میان مردم بود سگش را به او داد و سگش را به او داد
پس بر آوردن ارزش این یو یا گمن این
و سید را به او داد و سگش را به او داد
اندر داشتن ارزش کرده دو بر او گذارند که او
و سید را به او داد و سگش را به او داد
داستانی این پسر این اندر آید ارزش
او را از سگش و سگش را به او داد و سگش را به او داد
اندر آوردن ارزش
و سگش را به او داد و سگش را به او داد
چهار انگشت کر زشت از آن جابر ظاهر چهار
و سگش را به او داد و سگش را به او داد
انگشت نواز نیرم چ آن
و سگش را به او داد و سگش را به او داد
چون صاحب مراد و سگش را به او داد
و سگش را به او داد و سگش را به او داد
پس زیاده کنم یا دستور گفت این شاید یا
و سگش را به او داد و سگش را به او داد
از دستور گفت است شاید پیش و پس زیاده کنم
و سگش را به او داد و سگش را به او داد
نه دستور گفت آید و نه پیش و پس زیاده
و سگش را به او داد و سگش را به او داد
آن برید که آن جابر این آید این
و سگش را به او داد و سگش را به او داد
زیاده کنم ده هفت یا ده نه ارزش
و سگش را به او داد و سگش را به او داد
صاحب سیم کار اندر دادن از راست

او سگش را
و کار

سجده کریمه و ایستاده بر روی او نوازش دهی و ده سجده کریمه
 نشاید زود هر چه پیش است ایستاده آید پیش
 ده سجده ایستاده سجده ۱۶ و ایستاده و سجده ایستاده ایستاده
 شدن بازایی که از طرف راست پاک به برید
 ۱۶ که در سجده کریمه سجده بر سر او سجده ۱۶ و ایستاده
 از آن پس ده ایستاده و دیگر ایستاده که بدون هر
 ۱۶ که سجده ایستاده ایستاده که سجده کریمه ۱۶
 چه منزه نشاید به سر پای اندرون پیه که از
 و ایستاده بر او سجده ایستاده ایستاده ایستاده ایستاده
 طرف او از پاک به برید و

۵

سجده کریمه ۱۶ و ایستاده بر او سجده ایستاده ایستاده ایستاده
 که از طرف این از پاک به برید
 سجده بر سر او سجده ایستاده ایستاده ایستاده ایستاده
 هر که پاک که کریمه و نه پاک به استخوان به
 سجده بر سر او سجده ایستاده ایستاده ایستاده ایستاده
 پاک که استخوان به برید و منزه که پاک
 اول ۱۶ بر او سجده ایستاده ایستاده ایستاده و ایستاده
 به یک تنگی به دیدن که او کفچه به
 سجده بر سر او سجده ۱۶ و ایستاده بر او سجده ۱۶
 نشاید ایستاده که بدون کوبید این ایستاده که بیم نه
 و ایستاده بر او سجده بر سر او سجده ایستاده ایستاده ایستاده
 کرد ایستاده این نشاید صلاح پاره پاره به

۱۰

و ایستاده بر او سجده ایستاده ایستاده ایستاده ایستاده
 بریدن به دیدن که کن بت ایستاده که او
 ۱۶ بر سر او سجده بر سر او سجده ایستاده ایستاده ایستاده
 از دو بت ایستاده نشاید که او از پیادیر
 ایستاده
 بت

انهم نواظروا انهم سكتت نعيمهم مع ۱۶ اكبرهم قتلهم مع ۱۷
 بخت ايستيد نه شايد اندر از شكمندي اندر او
 و كرت نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 شك دادن ازش سحر آتش بهرام اندر كردن
 نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 ازش به ك كون باز آوردن
 نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 به اين داشتن بختي كمن از مرديجا و م روشن به ك
 ۵ اكر مكرت نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 او پيه يا او پيرند او پيه تا نه شايد
 ۱۰ اكر نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 و نه شايد خشك به جابر اين شايد خلكي
 نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 انرازه اين ك بهت ك ايون كويد
 نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 اين ك به شايد كرد
 نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 شايد به اندر بزرگ طرف دنان نه
 ۱۰ اكر نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 وزيدن ك ظاهر بويد ك اندر نه شايد پست
 نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 ك او سوراخ پنهان پنهان بهت نه شايد ازش
 نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 او كردن ك او بخت پاك بختن اين
 نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 يك پيه يا يك زور ازش پس يك

لشکر را که مراد است از او سر و دست از او سر و دست
باز او دیگر کردن ارزش و بهره اندر کردن
سر و دست از او سر و دست مراد است از او سر و دست
آتش به بختن پیر بختن از انداز این که بلند
است از او سر و دست مراد است از او سر و دست
کرد فرزند بختن انداز این که هست
لشکر را که مراد است از او سر و دست مراد است از او سر و دست
با او کردید زور بختن انداز این
سر و دست مراد است از او سر و دست مراد است از او سر و دست
که او سخت و شسته این بختن زور بود چند
سر و دست مراد است از او سر و دست مراد است از او سر و دست
که نه بختن ایستد یا زیاده بختن ایستد
سر و دست مراد است از او سر و دست مراد است از او سر و دست
با او او خود نه یا او پاک بختن رسید
سر و دست مراد است از او سر و دست مراد است از او سر و دست
که سر این تار از هم کوفت اندر افتد شاید
سر و دست مراد است از او سر و دست مراد است از او سر و دست
که او کاه این تاک اندر افتد نه شاید
سر و دست مراد است از او سر و دست مراد است از او سر و دست
که او این اندر افتد که او خیر یا
سر و دست مراد است از او سر و دست مراد است از او سر و دست
فرود نه کزاید شاید هست که گوید این
سر و دست مراد است از او سر و دست مراد است از او سر و دست
آن ظاهر به پیدایش آشوب او برید
• اکتی و کتلی و سر و دست مراد است از او سر و دست
و نزدیک آن نه شاید سر و دست مراد است از او سر و دست

باز
اندر

هـ
 هـ لید سگم اژ سید کرسک لید سس اژ سیم یهم کد وید
 س سوتید اژ زور ز داون کر آن کر
 لید سگم اژ سیم یهم کرسک اژ سیم لیم • لید اژ سیم
 ز شوبید رزتن خود نیت پ آور
 لید سیم یهم اژ سیم اژ سیم • لید سیم یهم اژ سیم
 فروبا کر نیش بیرون کرد آتش هورمزد
 کرسک اژ سیم یهم لید سیم یهم لید سیم یهم لید سیم
 پ پ آتش کد
 هـ لید سیم یهم اژ سیم یهم لید سیم یهم لید سیم
 هوش داشتار مزداد

هـ
 سیم یهم اژ سیم یهم لید سیم یهم لید سیم
 ک اندر روید اژ هر چیر با اندر
 سیم یهم لید سیم یهم لید سیم یهم لید سیم
 بردن پ کرده زور س آتش آور نیت پ آن
 هـ لید سیم یهم کرسک اژ سیم لید سیم یهم اژ سیم
 س گفت کر نیر پ آن سر کنند آتش
 کرسک اژ سیم یهم لید سیم یهم لید سیم یهم لید سیم
 آنچ او افروختن اژ ک ایون کوبید این است
 سیم یهم لید سیم یهم لید سیم یهم لید سیم
 از یک بار یک بر بریدن کر فریختار
 سیم یهم لید سیم یهم لید سیم یهم لید سیم
 یک پ این کار باغ فراز کیرید به دبید به
 اژ سیم یهم لید سیم یهم لید سیم یهم لید سیم
 روید نشید پ س باز کر رزستان زور
 سیم یهم لید سیم یهم لید سیم یهم لید سیم
 دو بار اژت اندر خوشش کون باز آوردن
 سیم یهم لید سیم یهم لید سیم یهم لید سیم
 سیم یهم لید سیم یهم لید سیم یهم لید سیم

کسی که درین . راه و مسیری . سر آمد . راه و مسیری . سر آمد .

باز این خواهش کردن نهادن

۱۱ . سر آمد . مسیری . راه و مسیری . سر آمد . سر آمد .

پدر فرزند با کردن

۱۲ . سر آمد . مسیری . راه و مسیری . سر آمد . سر آمد .

از رفتن آوردن به

۱۳ . سر آمد . مسیری . راه و مسیری . سر آمد . سر آمد .

از آوردن به آن پیدایش کرد نیک تر خوشی

۱۴ . سر آمد . مسیری . راه و مسیری . سر آمد . سر آمد .

این به خوردن این به تافتن

۱۵ . سر آمد . مسیری . راه و مسیری . سر آمد . سر آمد .

این به داشتن به چهار انگشت داشتن ارزش او

۱۶ . سر آمد . مسیری . راه و مسیری . سر آمد . سر آمد .

کردیدن تا آتش زور خرید زور سر

۱۷ . سر آمد . مسیری . راه و مسیری . سر آمد . سر آمد .

سر یشت کرده بیان کرد به آتش

۱۸ . سر آمد . مسیری . راه و مسیری . سر آمد . سر آمد .

زور خرید سر نه یشت کرده سر

۱۹ . سر آمد . مسیری . راه و مسیری . سر آمد . سر آمد .

کرد پیش از کرد بهستان فرود گذاشتن

۲۰ . سر آمد . مسیری . راه و مسیری . سر آمد . سر آمد .

فرز برادر فرزند کردن کرد

۲۱ . سر آمد . مسیری . راه و مسیری . سر آمد . سر آمد .

از کرد ارزش به نه شدن کرد

۲۲ . سر آمد . مسیری . راه و مسیری . سر آمد . سر آمد .

از بهستان فرود گذاشتن آتش به

اسم است که در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است

چون چهار اندازه نام
سبعه که در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است

اسم است که در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است

اسم است که در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است

اسم است که در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است

اسم است که در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است

اسم است که در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است

اسم است که در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است

اسم است که در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است

اسم است که در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است

اسم است که در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است

اسم است که در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است

اسم است که در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است

اسم است که در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است

سراسر کد نیم و لکریک ۱۴۱۱ و اجماع و این
 یکنه آن که فرزند اراده فرزند

مهر و این و این و این و این و این و این و این و این
 براد این سوید فرزند پت این از اوت
 و این و این و این و این و این و این و این و این
 ظاهر دادستان تفت نور بران از این

مهر و این و این و این و این و این و این و این و این
 جابر ظاهر پاک این تفت نور بران از

و این و این و این و این و این و این و این و این
 پرورد بیستم ظاهر پاک این تفت

سراسر و این و این و این و این و این و این و این و این
 برید به چه پت

سراسر و این و این و این و این و این و این و این و این
 این به نشسته این فرزند آن

و این و این و این و این و این و این و این و این
 از ستاد چتر اندر تجایی

مهر و این و این و این و این و این و این و این و این
 ستاد طرز به چه پت بیستم آب

سراسر و این و این و این و این و این و این و این و این
 این به نشسته شش کر نه پاک

مهر و این و این و این و این و این و این و این و این
 دادستان سوچ فرزند پت از این جابر ظاهر

و این و این و این و این و این و این و این و این
 پاک این سوچ فرزند نهاد پت از پرورد

و این و این و این و این و این و این و این و این
 و بیستم ظاهر به یکبارگی این پت برید

اول سرید و او افر و هت ا سرفه الو سرید و او ا سرفه الو

این چه آب و این چه نشی

و سرفه الو و سرفه الو و سرفه الو و سرفه الو و سرفه الو

کوبید این

سرفه الو سرید و او افر و هت ا سرفه الو سرید و او افر و هت ا

رک

هت این

سرفه الو سرید و او افر و هت ا سرفه الو سرید و او افر و هت ا

بند آب چه ز پاک ز نان چه ز پاک

لید سر سرفه الو سرید و او افر و هت ا سرفه الو سرید و او افر و هت ا

ز پاک چه ز اشقی هت که ایدون

و او افر و هت ا سرفه الو سرید و او افر و هت ا سرفه الو سرید و او افر و هت ا

کوبید این که ز پاک و

اسکوار سرفه الو سرید و او افر و هت ا سرفه الو سرید و او افر و هت ا

دستور گفت هت بنی که

سرفه الو سرید و او افر و هت ا سرفه الو سرید و او افر و هت ا

پاک بند سید این شاید که

و او افر و هت ا سرفه الو سرید و او افر و هت ا سرفه الو سرید و او افر و هت ا

فرز کیند نشید از این هر چه خوب کرد تا

و او افر و هت ا سرفه الو سرید و او افر و هت ا سرفه الو سرید و او افر و هت ا

چه این کار بخای

و او افر و هت ا سرفه الو سرید و او افر و هت ا سرفه الو سرید و او افر و هت ا

آن برید که بنی که آید ده آن بند

و او افر و هت ا سرفه الو سرید و او افر و هت ا سرفه الو سرید و او افر و هت ا

بند زور

بند زور

و او افر و هت ا سرفه الو سرید و او افر و هت ا سرفه الو سرید و او افر و هت ا

آن برید که بنی که آید ده آن بند

سرفه الو

سحر ۱۰۰۰ کد ۱۰۰۰ سحر ۱۰۰۰ سحر ۱۰۰۰ سحر ۱۰۰۰
 بہت چند آن اند روید بہت کر ایرون کوید

نبرد من و تو و همراهم که در و همراهم و همراهم
این تپایی آن بود که اندر کام به
برو و همراهم . و همراهم که در و همراهم
آن بود که

[illegible]

در سال هجری - در روز دوشنبه - در سال هجری - در روز دوشنبه - در سال هجری
شیر کاد شیر

[illegible]

اهل بیت و ائمه
 زین العابدین
 زین العابدین
 زین العابدین

۴ به نام او به نام او در دست خود در دست
از اوستا ظاهر دستور گفت است آنچه اشتر

به کف مردم به مردم به مردم به مردم به مردم
دستور گفت است اندر این هزار آن دستور نه شید

[illegible]

۵۔ چشمہ ابد ندامت لعل و الہو یلحم سحرا سلیمنا ع نور مرسلو
دار دم گفت این کرف کر کے دیدن چون ستار

گوشه اول هم به این معنی اعلام می‌دارد
دانشد فرزند شاید کردن نشاید که کنید

[illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

کرسن سترگیم . ستم ۱۴۰ سترگیم کرسن سترگیم

برید رت که تقریرتار زور فراز این

معمولم . سترگیم سترگیم سترگیم سترگیم سترگیم

برید ایرون ماون

۱۴۰ ستم سترگیم سترگیم سترگیم سترگیم سترگیم

ایرون آن که ماوان هسته خنید چون

کرسن سترگیم سترگیم سترگیم سترگیم سترگیم

آگاه ایرون مرا زور رود روشنیه

۱۴۰ ستم سترگیم سترگیم سترگیم سترگیم سترگیم

بست تاریکی ک ایرون آگاه هشتار بنیه که

کرسن سترگیم سترگیم سترگیم سترگیم سترگیم

ایرون آن زور روند اندر روشنیه اندر تاریکی

۱۴۰ ستم سترگیم سترگیم سترگیم سترگیم سترگیم

آگاه چه چون آن فایده بست ک

۱۴۰ ستم سترگیم سترگیم سترگیم سترگیم سترگیم

ایرون آگاه بست فایده بست مردم بست ک

۱۴۰ ستم سترگیم سترگیم سترگیم سترگیم سترگیم

فایده بست داد گوید چون آن او نه بندیک

۱۴۰ ستم سترگیم سترگیم سترگیم سترگیم سترگیم

بست اتم

۱۴۰ ستم سترگیم سترگیم سترگیم سترگیم سترگیم

کرسن سترگیم سترگیم سترگیم سترگیم سترگیم

کرسن سترگیم سترگیم سترگیم سترگیم سترگیم

۱۴۰ ستم سترگیم سترگیم سترگیم سترگیم سترگیم

چ هر

و بعد از آنکه در دهن خود بگذرانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید .

بر زدن روز درازتر یا
هر که در دهن خود بگذرانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید
اگر نه بر بپوشانید این روز درازتر

و بعد از آنکه در دهن خود بگذرانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید .

بپوشانید خوب که بر بپوشانید
بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید
که بر دو برسم بر آب شیر بپوشانید
و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید
بپوشانید آن آب بپوشانید

و بعد از آنکه در دهن خود بگذرانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید .

آب اندر طرف به کام
هر که در دهن خود بگذرانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید
اگر آب از اندر طرف برسم به کام بپوشانید

و بعد از آنکه در دهن خود بگذرانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید .

بر آب بر شیر آب این بپوشانید
و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید
بپوشانید این بپوشانید
بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید

بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید
بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید

و بعد از آنکه در دهن خود بگذرانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید .

بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید
بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید
بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید
بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید

[illegible]

سید سیدم مرهم او را اسلا را مرهم و او را سیددند
گفتن : چو چو کرده تو

سکلا : سیدم مرهم او را اسلا را مرهم و او را سیددند
آتش که ایون کوید این است چو چو

و او را سیددند سکلا : سیددند و او را سیددند
کرده تو آتش هر فرد گفتن داد

اسلا : مرهم مرهم مرهم مرهم مرهم مرهم مرهم مرهم
و گفت این است این کار که او زور

مرهم مرهم مرهم مرهم مرهم مرهم مرهم مرهم
سید آن او را اندر کوید این نشید

مرهم : سیددند و او را سیددند و او را سیددند
آتش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش

سید سیدم مرهم او را سیددند و او را سیددند
کوید این است این که بک دید

سید : سیددند و او را سیددند و او را سیددند
آتش نماز هر فرد هر فرد هر فرد

سیددند و او را سیددند و او را سیددند
بزرگ نیش او گفتن که کرده دید

سید : سیددند و او را سیددند و او را سیددند
آتش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش

سید سیدم و سیددند و او را سیددند و او را سیددند
کار نیش بر که بسیار همه

سیددند و او را سیددند و او را سیددند و او را سیددند
تو آتش هر فرد که اندر او

سید او را سیددند و او را سیددند و او را سیددند
آتش زود است دستور نیش او آتش

سیم سید در دج (کند) سید در دج • سیم سید در دج • سیم سید در دج
 اوشان زور که به که
 الهی سید سید هر که در هر سید الهی سید هر که سید سید
 اوشان پس از آن فریاد اوشان زور این
 سیم سید در دج • سیم سید در دج • سیم سید در دج • سیم سید در دج
 روند پاره که انجمن نه آبی ده
 سید سید در دج • الهی سید هر که سید سید هر که سید سید
 فرار بردن اوشان که او نه که او آب
 سید سید در دج • سید سید در دج • سید سید در دج • سید سید در دج
 ده فرار بردن بند نه چاه فرار اوشان زور
 سید سید در دج • سید سید در دج • سید سید در دج • سید سید در دج
 برد فرار تر اوشان زور این برید
 سید سید در دج • سید سید در دج • سید سید در دج • سید سید در دج
 پاره زور کاه اول فرار
 سید سید در دج • سید سید در دج • سید سید در دج • سید سید در دج
 خورد سوکابل آب پشت ایستد اول این خورد
 سید سید در دج • سید سید در دج • سید سید در دج • سید سید در دج
 گفت او زور این سخن
 سیم سید در دج • سیم سید در دج • سیم سید در دج • سیم سید در دج
 که گفت است زور پس این سخن است سخنان
 سیم سید در دج • سیم سید در دج • سیم سید در دج • سیم سید در دج
 دین بازستان که است سخنان است
 سیم سید در دج • سیم سید در دج • سیم سید در دج • سیم سید در دج
 دین فردستان چای سخن خواندن ده مرد
 سید سید در دج • سید سید در دج • سید سید در دج • سید سید در دج
 ده ده زور ده مرد ده
 سید سید در دج • سید سید در دج • سید سید در دج • سید سید در دج
 ده ده زور ده مرد ده

وای خدایه سس . سسره د . هسک و سس سس سس . سس سس سس . سس . وای خدایه
هم آب هم پور فرزند دلوه اشو نیم هم
سس . د (د سس سس) . هسک و سس سس سس . سس سس سس . سس . وای خدایه
اورور پور فرزند داده اشو نیم تا برزیزد هم فرزند
سس سس سس . سس د ل . سس سس . سس سس سس . سس سس . سس سس
پور فرزند صاحبان صاحب آب تان
سس (د سس) . سس د ل . سس سس . سس د ل . سس سس . سس . سس د ل . سس
تیر آب نیم تو پور فرزند نیم
سس (د سس) . سس سس . سس . وای خدایه . سس د ل . سس
خورداد مرداد نیم تا بوی نیم
سس سس . سس سس . سس د ل . سس د ل . سس سس . سس سس . سس سس
سر دشت اشو خوب رات فتح مند فرادادار
سس سس . سس سس د ل . سس سس . سس سس . سس سس . سس د ل . سس د ل
کیهان اشو اشو نیم رد
وای خدایه . سس د ل . سس . سس د ل . سس د ل . سس د ل . سس د ل . سس د ل
هم س نیم روز وقت گاه ماه
سس (د سس) . سس سس . سس سس د ل . سس سس د ل . سس سس د ل . سس سس د ل
سال سرده دامن اشو اشو رد
سس . سس . سس سس د ل . سس سس د ل . سس سس د ل . سس سس د ل . سس سس د ل
اشو اشو نیم
سس . سس . سس (د سس) . سس سس د ل . سس سس د ل . سس سس د ل . سس سس د ل
همیش نیم خورداد امرداد نیم تا بوی نیم
سس . سس . سس د ل . سس د ل . سس د ل . سس د ل . سس د ل . سس د ل
نیم پور فرزند تا نیک دلوه نیم
سس سس د ل . وای خدایه . سس د ل . سس د ل . سس د ل . سس د ل . سس د ل
اشوان دامن غمشتی بزرگ فروهر

به محض اراده . که میفرماید . (بسم الله الرحمن الرحیم) و میگوید . (بسم الله الرحمن الرحیم)
 از دستور زور همه ردای پوزید کاربار
 بدو میفرماید . که مرا بگو که میفرماید . (بسم الله الرحمن الرحیم) و میگوید . (بسم الله الرحمن الرحیم)
 زور همه ردای پوزید کاربار
 سرید . که میفرماید . (بسم الله الرحمن الرحیم) و میگوید . (بسم الله الرحمن الرحیم)
 این از یک استار نامان پوزید
 بدو میفرماید . که مرا بگو که میفرماید . (بسم الله الرحمن الرحیم) و میگوید . (بسم الله الرحمن الرحیم)
 از یک استار نامان ده او آن
 ۵ که میفرماید . که مرا بگو که میفرماید . (بسم الله الرحمن الرحیم) و میگوید . (بسم الله الرحمن الرحیم)
 پوزید آن برید که آن جای زور راه
 که میفرماید . که مرا بگو که میفرماید . (بسم الله الرحمن الرحیم) و میگوید . (بسم الله الرحمن الرحیم)
 روید دستور رات ظاهر تر زور
 که میفرماید . که مرا بگو که میفرماید . (بسم الله الرحمن الرحیم) و میگوید . (بسم الله الرحمن الرحیم)
 پوزید زور باز راه روید ارش
 که میفرماید . که مرا بگو که میفرماید . (بسم الله الرحمن الرحیم) و میگوید . (بسم الله الرحمن الرحیم)
 او او ای جای رات گفتن تر از او شان
 که میفرماید . که مرا بگو که میفرماید . (بسم الله الرحمن الرحیم) و میگوید . (بسم الله الرحمن الرحیم)
 روئی پوزید که تنها زور قرار
 ۱۰ که میفرماید . که مرا بگو که میفرماید . (بسم الله الرحمن الرحیم) و میگوید . (بسم الله الرحمن الرحیم)
 یزید میزد زوران گاه
 که میفرماید . که مرا بگو که میفرماید . (بسم الله الرحمن الرحیم) و میگوید . (بسم الله الرحمن الرحیم)
 زور قرار باید اندر آن میزد روز
 که میفرماید . که مرا بگو که میفرماید . (بسم الله الرحمن الرحیم) و میگوید . (بسم الله الرحمن الرحیم)
 کنبار زوران گاه او شان میزد
 که میفرماید . که مرا بگو که میفرماید . (بسم الله الرحمن الرحیم) و میگوید . (بسم الله الرحمن الرحیم)
 بر یزید کند
 میزد که میفرماید . که مرا بگو که میفرماید . (بسم الله الرحمن الرحیم) و میگوید . (بسم الله الرحمن الرحیم)

شکری میسر شد. • نعمان • هم الهام میسر شد و کت و هراژ

میسر شد و کت و هراژ • نعمان • هم الهام میسر شد و کت و هراژ
 میسر شد و کت و هراژ • نعمان • هم الهام میسر شد و کت و هراژ

کتابدار • یزن کند • میسر شد • کت و هراژ • نعمان • هم الهام میسر شد و کت و هراژ
 کت و هراژ • نعمان • هم الهام میسر شد و کت و هراژ

کت و هراژ • نعمان • هم الهام میسر شد و کت و هراژ
 کت و هراژ • نعمان • هم الهام میسر شد و کت و هراژ

کت و هراژ • نعمان • هم الهام میسر شد و کت و هراژ
 کت و هراژ • نعمان • هم الهام میسر شد و کت و هراژ

کت و هراژ • نعمان • هم الهام میسر شد و کت و هراژ
 کت و هراژ • نعمان • هم الهام میسر شد و کت و هراژ

کت و هراژ • نعمان • هم الهام میسر شد و کت و هراژ
 کت و هراژ • نعمان • هم الهام میسر شد و کت و هراژ

کت و هراژ • نعمان • هم الهام میسر شد و کت و هراژ
 کت و هراژ • نعمان • هم الهام میسر شد و کت و هراژ

کت و هراژ • نعمان • هم الهام میسر شد و کت و هراژ
 کت و هراژ • نعمان • هم الهام میسر شد و کت و هراژ

کت و هراژ • نعمان • هم الهام میسر شد و کت و هراژ
 کت و هراژ • نعمان • هم الهام میسر شد و کت و هراژ

سم سجده ند کرد و دایم دست و پا میزد .
آتش بر دختند آن آتش خوش

سجده بر سجده همه سرود ایستادند
گاه آتش بر این دختند فریاد

سم سجده ایستادند و سرودند و سجده کردند .
گاه یزید بن هاشم هفت داد فرزند یزید

هوا که در کمره سجده تمام سرودند و سجده کردند
پا آن فریاد گاه یزید بن هاشم فرزند یزید

سرودند و سجده کردند و سرودند و سجده کردند
هفت آتش بر این گفتن پا آن شش

هفت آتش بر این گفتن پا آن شش
آوردند آتش بر این گاه زوئمان گفتن

تمام سرودند و سجده کردند و سجده کردند
یزید بن هاشم هفت داد چو آن که گاه فریادان

سجده کردند و سجده کردند و سجده کردند
شب آتش بر این بسم پا آن گفتن

آتش اکبر است و سجده کردند و سجده کردند
باز رفتن آتش کار خوب پا کردن

تمام آتش کردند و سجده کردند و سجده کردند
آوردن آتش بر بسم نهادن

سجده کردند و سجده کردند و سجده کردند
رازدن هفت او ظاهر کند دشت پیش

کلیه آنچه سرودند و سجده کردند و سجده کردند
کره بسم فرزند دایم زبید

سجده کردند و سجده کردند و سجده کردند
آوردن آتش بر بسم نهادن

رسد
آتش بر بسم
زوئمان

بصددستار ساءه - بخرمعه - بعمود دوددم - ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸
لذات او شانی می آید
الکون ساءه کد ساءه لکون ساءه لکون ساءه ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱
او شانی آن این ردیکان باز رسد به لذات
کد ساءه دوا لکون ساءه لکون ساءه لکون ساءه ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴
آن این آید بهت او ظاهر کنند بینه که یک
سواء ساءه لکون ساءه لکون ساءه لکون ساءه ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷
گاه این همه به بزد کرد به
بصددستار ساءه - بصددستار ساءه - بصددستار ساءه ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰
نشد دیگر آتش
سواء ساءه - سواء ساءه - سواء ساءه ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳
چهارم رود بکر به آتش
بصددستار ساءه - بصددستار ساءه - بصددستار ساءه ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶
فرستاد چهارم رود چندیاری
بصددستار ساءه - بصددستار ساءه - بصددستار ساءه ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹
نه بردی پنجم آستار ششم رتوبکر
و سواء ساءه - و سواء ساءه - و سواء ساءه ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲
هفتم سرود و برج
بصددستار ساءه - بصددستار ساءه - بصددستار ساءه ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵
استار ششم رتوبکر هفتم
بصددستار ساءه - بصددستار ساءه - بصددستار ساءه ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸
سرود و برج نه داد دیگر او شانی روان بر
مرد - بصددستار ساءه - بصددستار ساءه - بصددستار ساءه ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱
پس او شانی لذاتیکان پاسخ این
لکون ساءه لکون ساءه - لکون ساءه لکون ساءه - لکون ساءه لکون ساءه ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴
کس رود کس او شانی رد

۱. اَلْهَرَسْرَجِد سَم لَهْم سَمَد فَمَم اَا اَا وِلا . وِلا
 اوشان نیز که ردیر این روند او کار سه

بَسَدَه . بَسَرَم سَع . بَسَرَم سَع . بَسَرَم سَع . بَسَرَم سَع
 کام اندر نه اندر ایدون اندر

س سَم سَمَد لَرَس سَمَد لَرَس لَرَس لَرَس
 سه کام اندر رویش اندر اندر چ او اندر رویش

سَم سَمَد لَرَس سَمَد لَرَس سَم سَمَد لَرَس سَم سَمَد لَرَس
 او اندر نه اندر با رو اندر با

۵. سَم سَمَد لَرَس . سَم سَمَد لَرَس . سَم سَمَد لَرَس . سَم سَمَد لَرَس . سَم سَمَد لَرَس
 که اندر یا ایدون اندر یا بر یا

کَلَد . کَلَد . سَم سَمَد لَرَس . سَم سَمَد لَرَس . سَم سَمَد لَرَس . سَم سَمَد لَرَس
 سه یا روز درانیر یا دسترپوش نه بزرگر

۱۰. سَم سَمَد لَرَس سَم سَمَد لَرَس سَم سَمَد لَرَس سَم سَمَد لَرَس
 که اندر روید یا اندر سه زود یا

سَم سَمَد لَرَس سَم سَمَد لَرَس سَم سَمَد لَرَس سَم سَمَد لَرَس
 روز درانا بزرگر یشتن نه یشتن خوب همت این اوستا

۱۱. لَسَم سَمَد لَرَس سَم سَمَد لَرَس سَم سَمَد لَرَس سَم سَمَد لَرَس
 چ راسپه کی گفتن گاه آن

۱۲. سَم سَمَد لَرَس سَم سَمَد لَرَس سَم سَمَد لَرَس سَم سَمَد لَرَس
 اوستا چ گاه که دو انگشت آن کار اندر

سَم سَمَد لَرَس سَم سَمَد لَرَس سَم سَمَد لَرَس سَم سَمَد لَرَس
 یشتن زود از بن یشتن سه یشتن کام

اَوَس لَسَم سَمَد لَرَس سَم سَمَد لَرَس سَم سَمَد لَرَس سَم سَمَد لَرَس
 زباده نه شاید رفت سه کام

سَم سَمَد لَرَس سَم سَمَد لَرَس سَم سَمَد لَرَس سَم سَمَد لَرَس
 برسم آن یشت چ سه سَم سَمَد لَرَس

سَم سَمَد لَرَس

سخت سراسر مردم هم و هفت سالی ادا . و دادده
 دستور گفت دستور مرد تا

سخت سراسر مردم هم و هفت سالی ادا . و دادده
 رپ اون قیمت گرفته او

سخت سراسر مردم هم و هفت سالی ادا . و دادده
 افزایت از آن فرار نه افزاید که برید ایستد

سخت سراسر مردم هم و هفت سالی ادا . و دادده
 چ خبر این که رپ او او برید فرار

سخت سراسر مردم هم و هفت سالی ادا . و دادده
 وزیر این شاید که ایستد چ چهار انگشت

سخت سراسر مردم هم و هفت سالی ادا . و دادده
 درت است شاید که پنجه این تار سر و

سخت سراسر مردم هم و هفت سالی ادا . و دادده
 اندر ایستد دستور گفت است این که

سخت سراسر مردم هم و هفت سالی ادا . و دادده
 این کردا کرد اندر دارید ارزش کرده دو اندر اوکند

سخت سراسر مردم هم و هفت سالی ادا . و دادده
 نه شاید این همه او کس همه که او یزد که

سخت سراسر مردم هم و هفت سالی ادا . و دادده
 ایستد اندر یشتن که او کرد ایستد نه اندر یشتن

سخت سراسر مردم هم و هفت سالی ادا . و دادده
 با او نه کرد ایستد یشتن همه که

سخت سراسر مردم هم و هفت سالی ادا . و دادده
 این مرد کردا کرد اندر داشتن ارزش کرده دو اندر انگشت

سخت سراسر مردم هم و هفت سالی ادا . و دادده
 نه شاید است که بیرون گوید این است این

اوکنون

م سو را سوام ^{تار به یکبارگی رود} ^{نه حکم شاید} ^{که} ^{اوشان} ^{سازد سوام}
 س ^{برسم} ^{فرز} ^{دستور} ^{چون} ^{اشو} ^{جانب} ^{فرز}
 س ^{دستور} ^{حکم} ^{که} ^{اوشان} ^{سازد سوام}
 و س ^{کار} ^{داستان} ^{برسم} ^{فرز} ^{دستور} ^{چون} ^{اشو} ^{سازد سوام}
 س ^{جانب} ^{فرز} ^{دستور} ^{بست} ^{کار دار} ^{بر} ^{سازد سوام}
 س ^{ازش} ^{کنبار} ^{به} ^{نیزد} ^{نه حکم} ^{سازد سوام}
 م ^{کرفت} ^{برسم} ^{بن} ^{چند} ^{نیتیم} ^{برسم} ^{حکم} ^{سازد سوام}
 د ^س ^{اورور} ^{مرد} ^{چند} ^{نیتیم} ^{برسم} ^{سازد سوام}
 ل ^{حکم} ^{اورور} ^چ ^{آیین} ^{اوشان} ^{سازد سوام}
 د ^{اورور} ^{بست} ^{آینه} ^{اوشان} ^{اورور} ^{سازد سوام}
 س ^{بند} ^{موی} ^{سازد سوام}
 س ^{موی} ^{دستور} ^{کفت} ^{بست} ^{سازد سوام}
 و ^{طرف} ^{این} ^{دستور} ^{کفت} ^{بست} ^{این} ^و ^{سازد سوام}

س و احمد . س . در عهد سید سید و سید سید

دو طرف ایدون برتر در درازن
سید سید سید سید . که سید سید سید سید

پنه آن اوتر در درازی پنه
سید سید سید سید سید سید سید

این از اوستا ظاهر بسم یث آن درون جدتر
سید سید سید سید سید سید سید

یث این که چیر نه آورد او در درازن
سید سید سید سید سید سید سید

جی پنه کرده اویر افزایت از آن فرزند
سید سید سید سید سید سید سید

افزایت که بسیار رسید ایستد آن یث
سید سید سید سید سید سید سید

دیت کشید این نه گردنشن یث آن دو دیت
سید سید سید سید سید سید سید

این این دیت کوید این بسم هر اورور این شاید
سید سید سید سید سید سید سید

از آن که تن درازن سواج یث که ایدون
سید سید سید سید سید سید سید

کوید بسم هر اورور این شاید از آن که
سید سید سید سید سید سید سید

تن درازن سواج یث که ایدون کوید این آن
سید سید سید سید سید سید سید

چ که تن شاید از تن نه
سید سید سید سید سید سید سید

چ که تن شاید از تن نه
سید سید سید سید سید سید سید

بسم الله الرحمن الرحيم . الحمد لله رب العالمين .

اوشان خستر بر
الکوسسره کد سرده لک کمرو کعبه الکم عله الکسر
نیز این روده انچه او خر بردن

سوموار ۱۶۲ تر آئو . مری د . سیرم ہے ۔ سوموار ۱۶۳

دستور این اگر اندر آب چاه

۱۴۱۵ سرحدات سرحد الكو د انحصار د سيمه پيچسره لاسه

مرکز اندر ان چاهه ایوب اکین حکم
سازمان ایوب اکین سازمان ایوب اکین

[illegible]

• ۱۶۲۳ مارچ واپس آئے۔

[illegible]

کرمی و ام نواظر اعم بر روی یونانستان او او

سوارانم بریدم از سوارانم بریدم از سوارانم بریدم
 بودم ازش و شاد دوارش بودم ازش و شاد دوارش بودم ازش و شاد دوارش بودم ازش و شاد دوارش

استادان و معلمان گرام و نواح و ائمه سید و سرورین

۱۳۰۵ هـ - ۱۳۰۶ هـ - ۱۳۰۷ هـ - ۱۳۰۸ هـ

اصول

[illegible]

مرد و زن در دستگیر شدند . اهل کلاس را هم متوجه کردند که
برخوانید روشن کردن آتش به او

اے کہ جس پر رسد رسد اے کہ جس پر رسد رسد اے کہ جس پر رسد رسد اے کہ جس پر رسد رسد
 خواندن خوانند خوانند خوانند خوانند خوانند

(۵) کسی در بعضی وقتها میگوید که این قسم را بخورم و بعد نکند و دستخوشه
آمریب کردید جامه ابر یا سفین

۶۔ سب سے زیادہ دیکھو ۔ یاد رہے کہ یہ دو سلسلے محض درجہ کے لیے ہیں نہ کہ عمل کے لیے ۔

آپ بانی مکتان کنہ کار سر

اهریمن سزایه اکو ۱۱ سزایه سزایه ۱۱ سزایه سزایه ۱۱ سزایه سزایه ۱۱
 ارشان ۱۱ ایریا نیکان ۱۱ دارد ۱۱ آن ۱۱

ایرمانکھان کنہ کار اگر ایرون نہ

ماستعمده است و در دسترس نیست. و لیکن در دسترس است. ای پانچون

پیرایانگان اگر نه روشن جامه

ایرانیان
دارو
ایرانیان
ایرانیان

کند کار بند او ظاهر کند که مرد بهریند رفت

[illegible]

اندر دادر از اوضاع

اسلامی و سلاطین . که در ۱۱۰۰ سال و ۱۶۲ سال

این ظاهر این بقی

۱۶۶۰ سال از اسلام و ۱۱۰۰ سال از مسیح و ۱۶۲۰ سال از

از چ ب کیند ایستد س تار همت و هفت

۱ سرالتم سر مسو ۱۶۰۰ که سر ۶۲ سال و ۱۶۲۰ سال
و هفت پنج تار از آن پنج روز اندر گاه و هفت

مسو ۱۶۰۰ سر سر سر سر سر ۱۶۰۰

تار از هفت اش سفند و نه تار از

۵ سرالتم سرالتم ۱۶۰۰ که سر سر سر سر سر

هفت و هفت و هفت از آن شش گاه که تار

۱۶۰۰ مسو ۱۶۰۰ . سرالتم . سرالتم . سرالتم . سرالتم . سرالتم

دوازده تار از رشی آوادی سبزه تار از

۱۶۰۰ سر ال سر مسو ۱۶۰۰ . سرالتم . سرالتم . سرالتم . سرالتم . سرالتم

هفت هم بیت یک تار از چون صاحب مراد

۱۶۰۰ سر مسو ۱۶۰۰ . سرالتم . سرالتم . سرالتم . سرالتم . سرالتم

س تار از چون صاحب مراد رشی

سر مسو ۱۶۰۰ سر مسو ۱۶۰۰

این تار کم که این

۱۰ سرالتم سر ال سر مسو ۱۶۰۰ سر ال سر ال سر ال

همه حکم پنج صد پنجاه یک از پنج صد یک پر کرد

سرالتم که سر مسو مسو سرالتم که سر مسو سرالتم

ازش آن س تار تار آوادی را دوازده هجایت و

۱۶۰۰ سال اول کم ۱۱۰۰ سال سر سر سر ۱۱۰۰ که سرالتم

رتو بریزد چ هر دو انبار

مسو ۱۶۰۰ سرالتم سرالتم سرالتم سرالتم که سرالتم

تار شمار دیگر که یک انبارید نه شاید آن جای

مخواریت که سر او را بر روی او انداخته اند و او را بر سر او انداخته اند
 کار در هر بخار و زرش پرت برتر

و محواریت آن سر او را بر روی او انداخته اند و او را بر سر او انداخته اند
 بریدن تا سه تار پرت او را پرت چید

سهم سر او را بر روی او انداخته اند و او را بر سر او انداخته اند
 که این تار نه پاک پرت زرش پرت باز

و محواریت سهم سر او را بر روی او انداخته اند و او را بر سر او انداخته اند
 گرفتن که او سه تار پرت او را پرت چید

و آن سر او را بر روی او انداخته اند و او را بر سر او انداخته اند
 هر سه تار نه پاک پرت زرش

سهم سر او را بر روی او انداخته اند و او را بر سر او انداخته اند

و محواریت سهم سر او را بر روی او انداخته اند و او را بر سر او انداخته اند
 و زرش پرت او را پرت چید

سهم سر او را بر روی او انداخته اند و او را بر سر او انداخته اند
 که سر غنک زرش پرت بریدن پس او چید

و محواریت سهم سر او را بر روی او انداخته اند و او را بر سر او انداخته اند
 دستور گفت بهت که نه پرت نه شاید

و محواریت سهم سر او را بر روی او انداخته اند و او را بر سر او انداخته اند
 چه غنک از تر پرت او را پرت چید

و محواریت سهم سر او را بر روی او انداخته اند و او را بر سر او انداخته اند
 چون دادن چه غنک نه پاک پرت او را پرت چید

و محواریت سهم سر او را بر روی او انداخته اند و او را بر سر او انداخته اند
 چید نه پاک نه کردند اندر شکمیر این که

و محواریت سهم سر او را بر روی او انداخته اند و او را بر سر او انداخته اند
 یا زیاده پرت این داشتن پرت نه پاک پرت

لحم سحر مسر ۱۶ واند سحر مسر ۱۶ کد سحر مسر
 پشت ایراینگان از هر چهره نشاید از آن جای ظاهر
 و ۱۶۰ سحر مسر و ۱۶۰ سحر مسر و ۱۶۰ سحر مسر

کدام یا دختیدن آن رود ایستد
 اژ ۱۶۱۶ سحر مسر ۱۶ سحر مسر ۱۶ سحر مسر ۱۶ اژ
 تا یا زمین که پدید است که ایدون گوید

سحر اژ ۱۶۱۶ سحر مسر ۱۶ سحر مسر ۱۶ سحر مسر ۱۶ اژ
 این تا برسم درازیر به اوت ان نو اوت ایستد تا

سحر ۱۶۱۶ سحر مسر ۱۶ سحر مسر ۱۶ سحر مسر ۱۶ اژ
 ایدون فرار شاید برتن آن او زخم او او نه برید

سحر مسر ۱۶۱۶ سحر مسر ۱۶ سحر مسر ۱۶ سحر مسر ۱۶ اژ
 نشاید نیش از اندازه این که این تا کند

سحر مسر ۱۶۱۶ سحر مسر ۱۶ سحر مسر ۱۶ سحر مسر ۱۶ اژ
 دیگر فرود آبار از این تار

سحر مسر ۱۶۱۶ سحر مسر ۱۶ سحر مسر ۱۶ سحر مسر ۱۶ اژ
 شاید تا او نیاشن او او ظاهر برید است

۱۶ سحر مسر ۱۶۱۶ سحر مسر ۱۶ سحر مسر ۱۶ سحر مسر ۱۶ اژ
 که ایدون گوید این تا او کاه پش او او اندر

۱۰ سحر مسر ۱۶۱۶ سحر مسر ۱۶ سحر مسر ۱۶ سحر مسر ۱۶ اژ
 آید اگر که است این به جابر شاید چه

سحر مسر ۱۶۱۶ سحر مسر ۱۶ سحر مسر ۱۶ سحر مسر ۱۶ اژ
 اورور همه دختیدن است که ایدون چون تا چند اش

سحر مسر ۱۶۱۶ سحر مسر ۱۶ سحر مسر ۱۶ سحر مسر ۱۶ اژ
 کاه او او اندر آید اش باج به گفتن اش باج

سحر مسر ۱۶۱۶ سحر مسر ۱۶ سحر مسر ۱۶ سحر مسر ۱۶ اژ
 باز گرفتن آن چون به چید داشتن به دست

[illegible]

۱۴ سرکلا ره اا نکل سر ابرید فکل سر ابرید بیه اا ابرید ابرید
که اورور پشتم یزید که خفته خراب کند اگر

سر س له سر ابرید ره اا پ اا نکل سر ابرید نو اا اا اا اا اا
اگر ابرید ابرید ابرید ابرید ابرید ابرید ابرید ابرید

سر س له سر ابرید ره اا پ اا نکل سر ابرید نو اا اا اا اا اا
اگر ابرید ابرید ابرید ابرید ابرید ابرید ابرید ابرید

سر س له سر ابرید ره اا پ اا نکل سر ابرید نو اا اا اا اا اا
اگر ابرید ابرید ابرید ابرید ابرید ابرید ابرید ابرید

سر س له سر ابرید ره اا پ اا نکل سر ابرید نو اا اا اا اا اا
اگر ابرید ابرید ابرید ابرید ابرید ابرید ابرید ابرید

سر س له سر ابرید ره اا پ اا نکل سر ابرید نو اا اا اا اا اا
اگر ابرید ابرید ابرید ابرید ابرید ابرید ابرید ابرید

سر س له سر ابرید ره اا پ اا نکل سر ابرید نو اا اا اا اا اا
اگر ابرید ابرید ابرید ابرید ابرید ابرید ابرید ابرید

سر س له سر ابرید ره اا پ اا نکل سر ابرید نو اا اا اا اا اا
اگر ابرید ابرید ابرید ابرید ابرید ابرید ابرید ابرید

سر س له سر ابرید ره اا پ اا نکل سر ابرید نو اا اا اا اا اا
اگر ابرید ابرید ابرید ابرید ابرید ابرید ابرید ابرید

[illegible]

۱۵
۱۴
۱۳
۱۲
۱۱
۱۰
۹
۸
۷
۶
۵
۴
۳
۲
۱

۱۵
۱۴
۱۳
۱۲
۱۱
۱۰
۹
۸
۷
۶
۵
۴
۳
۲
۱

۵
۱۰
۱۵
۲۰
۲۵
۳۰
۳۵
۴۰
۴۵
۵۰
۵۵
۶۰
۶۵
۷۰
۷۵
۸۰
۸۵
۹۰
۹۵
۱۰۰
۱۰۵
۱۱۰
۱۱۵
۱۲۰
۱۲۵
۱۳۰
۱۳۵
۱۴۰
۱۴۵
۱۵۰
۱۵۵
۱۶۰
۱۶۵
۱۷۰
۱۷۵
۱۸۰
۱۸۵
۱۹۰
۱۹۵
۲۰۰
۲۰۵
۲۱۰
۲۱۵
۲۲۰
۲۲۵
۲۳۰
۲۳۵
۲۴۰
۲۴۵
۲۵۰
۲۵۵
۲۶۰
۲۶۵
۲۷۰
۲۷۵
۲۸۰
۲۸۵
۲۹۰
۲۹۵
۳۰۰
۳۰۵
۳۱۰
۳۱۵
۳۲۰
۳۲۵
۳۳۰
۳۳۵
۳۴۰
۳۴۵
۳۵۰
۳۵۵
۳۶۰
۳۶۵
۳۷۰
۳۷۵
۳۸۰
۳۸۵
۳۹۰
۳۹۵
۴۰۰
۴۰۵
۴۱۰
۴۱۵
۴۲۰
۴۲۵
۴۳۰
۴۳۵
۴۴۰
۴۴۵
۴۵۰
۴۵۵
۴۶۰
۴۶۵
۴۷۰
۴۷۵
۴۸۰
۴۸۵
۴۹۰
۴۹۵
۵۰۰
۵۰۵
۵۱۰
۵۱۵
۵۲۰
۵۲۵
۵۳۰
۵۳۵
۵۴۰
۵۴۵
۵۵۰
۵۵۵
۵۶۰
۵۶۵
۵۷۰
۵۷۵
۵۸۰
۵۸۵
۵۹۰
۵۹۵
۶۰۰
۶۰۵
۶۱۰
۶۱۵
۶۲۰
۶۲۵
۶۳۰
۶۳۵
۶۴۰
۶۴۵
۶۵۰
۶۵۵
۶۶۰
۶۶۵
۶۷۰
۶۷۵
۶۸۰
۶۸۵
۶۹۰
۶۹۵
۷۰۰
۷۰۵
۷۱۰
۷۱۵
۷۲۰
۷۲۵
۷۳۰
۷۳۵
۷۴۰
۷۴۵
۷۵۰
۷۵۵
۷۶۰
۷۶۵
۷۷۰
۷۷۵
۷۸۰
۷۸۵
۷۹۰
۷۹۵
۸۰۰
۸۰۵
۸۱۰
۸۱۵
۸۲۰
۸۲۵
۸۳۰
۸۳۵
۸۴۰
۸۴۵
۸۵۰
۸۵۵
۸۶۰
۸۶۵
۸۷۰
۸۷۵
۸۸۰
۸۸۵
۸۹۰
۸۹۵
۹۰۰
۹۰۵
۹۱۰
۹۱۵
۹۲۰
۹۲۵
۹۳۰
۹۳۵
۹۴۰
۹۴۵
۹۵۰
۹۵۵
۹۶۰
۹۶۵
۹۷۰
۹۷۵
۹۸۰
۹۸۵
۹۹۰
۹۹۵
۱۰۰۰

[illegible]

**Printed in Shiraz by Pahlavi Universtiy Press
1976**

Introduction

T 58 belongs to the First Dastur Meherji Rana Library, Navsari. The ms (38. 7×24.6 cms) contains 292 pages written 13 lines to the page on European paper bearing the watermark of «Charles & Thomas London 1868». The ms presented by Dr. Sir Jivanji J. Modi, gives the entire text of the Nirangistān with interlinear word for word Persian translation.

The colophon in Persian on p. 292 states that the ms was written on the day Ard (= Ashishwangh) month Spandarmad A. Y. 1240, by Dastur Rustomji Dastur Kaikobad Meherji Rana.

On the text see M. Boyce, *Handbuch der Orientalistik*, IV, ii, 1 (Iranistik), Leiden/Köln 1968, p. 34 n. 4 and p. 39. Cf. also *Nirangistan*, photozincographed facsimile edited with introduction by Darab P. Sanjana, Bombay 1894.

The Ms. has been described by B. N. Dhabhar, *Descriptive catalogue of all Mss... Meherji Rana Library - Navsari*, Bombay 1923, 129.

Kaikhusroo M. JamaspAsa

The Pahlavi Codices and Iranian Researches

Manuscript T 58

Nirangestan

With word - by - word translation into Persian

Edited by :

Dastur Dr. Kh. M. Jamasp Asa

Professor Mahyar Nawabi

With the technical assistance of

Dr. M. Tavousi



Published by the Asia Institute of Pahlavi University

I

Shiraz. 1976

